

تحولات جدید در روابط عربستان و رژیم صهیونیستی؛

دلایل و زمینه‌ها

امیرحسین نعمتی^۱

امیرمحمد حاجی‌یوسفی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۰/۰۸

فصلنامه آفاق امنیت / سال دوازدهم / شماره چهل و چهارم - پاییز ۱۳۹۸

چکیده

دگرگونی‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی در سال‌های اخیر، شرایط جدیدی را برای دولت عربستان فراهم کرده است که سیاست خارجی این کشور را به سمت صف‌بندی با کشورهای منطقه به‌ویژه نزدیکی پنهانی با رژیم صهیونیستی کشیده است. باتوجه به این واقعیت، مقاله حاضر می‌کوشد با روشی قیاسی - فرضیه‌ای و با تکیه بر نظریه موازنه منافع رندال شولر در چارچوب نظری رئالیسم نئوکلاسیک به بررسی دلایل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری این رفتار در سیاست خارجی عربستان بپردازد. یافته محوری حاصل از این پژوهش آن است که مبتنی بر نظریه موازنه منافع رندال شولر، ظهور نسل جدید نخبگان دولتی در عربستان (به‌عنوان متغیر میانجی) با اولویت‌بندی‌ها و درک خاص خود در سیاست‌گذاری، از ویژگی‌های چهار متغیر داخلی متأثر است که عبارتند از: انسجام نخبگان، اجماع نخبگان، انسجام اجتماعی و آسیب‌پذیری حکومت (به‌عنوان متغیر مستقل داخلی). در کنار این عوامل، افزایش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران همراه با تغییرات صورت‌گرفته در سیاست خارجی امریکا (به‌عنوان متغیر مستقل ساختاری)، زمینه‌سازی روابط و ایجاد صف‌بندی این کشور با رژیم صهیونیستی (متغیر وابسته)، برای دستیابی به اهداف امنیتی و منافع متقابل را فراهم کرده است.

واژگان کلیدی

صف‌بندی؛ موازنه منافع؛ واقع‌گرایی نئوکلاسیک؛ عربستان؛ رژیم صهیونیستی (اسرائیل)

۱. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

amirhossein_nematy@yahoo.com

am-yousefi@sbu.ac.ir

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

مقدمه

عربستان به‌عنوان یکی از بازیگران کلیدی در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) و خلیج‌فارس، نقش مهمی در تحولات سیاسی و امنیتی این منطقه ایفا می‌نماید. این کشور در دهه ۱۹۸۰ مقارن با انقلاب اسلامی ایران و احیای اسلام شیعی در ایران، جمهوری اسلامی را به‌عنوان تهدید علیه امنیت فیزیکی و هستی‌شناختی خود تصور نمود. بنابراین، با تشکیل شورای همکاری خلیج‌فارس و کمک لجستیکی، تسلیحاتی و مالی به عراق در جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران سعی در مهار و برقراری توازن در مقابل ایران نمود تا تهدید عراق را دفع نماید. در دهه ۱۹۹۰ با تهدید عربستان توسط عراق و تجاوز صدام به کویت، عراق به‌عنوان تهدید علیه عربستان در نظر گرفته شد. عربستان با تقبل قسمت عمده هزینه لشکرکشی آمریکا و متحدانش به خلیج‌فارس از یک‌طرف و تنش‌زدایی با جمهوری اسلامی از طرف دیگر، تلاش نمود تا تهدید عراق را دفع نماید. با ورود به قرن ۲۱ رویدادهای مختلفی چون: سقوط صدام در عراق و افزایش قدرت شیعیان در این کشور، پیروزی‌های حزب‌الله و حماس در جنگ با رژیم صهیونیستی به پشتیبانی ایران، وقوع خیزش‌های عربی در منطقه و بسیاری از رویدادهای دیگر زمینه‌های افزایش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران به هزینه عربستان فراهم شد. بدین ترتیب، جمهوری اسلامی ایران تبدیل به تهدید جدی و فوری برای امنیت ملی عربستان در تفکر رهبران این کشور شد. شواهد و قرائن موجود در سال‌های اخیر حاکی از آن است که نخبگان سیاسی در عربستان تلاش دارند با پشتیبانی آمریکا و نزدیکی به رژیم صهیونیستی علیه تهدید فوری و قریب‌الوقوعی به نام جمهوری اسلامی ایران صفت‌بندی^۱ نمایند.

عربستان و رژیم صهیونیستی هیچ روابط رسمی دیپلماتیکی با یکدیگر ندارند. با این حال، گزارش‌های متعددی حاکی از آن است که همکاری‌های دیپلماتیک و اطلاعاتی گسترده‌ای بین این دو در حال وقوع است. مصاحبه محمدبن‌سلمان ولیعهد عربستان با نشریه امریکایی آتلانتیک و متعاقب آن عملکرد این ولیعهد جوان حاکی از آن است که ما با ظهور نسل جدیدی از رهبران در عربستان مواجهیم که با ایجاد یک چرخش اساسی در مواضع محافظه‌کارانه رهبران سابق، به دنبال کاستن از مشکلات داخلی و بین‌المللی این کشور از طریق عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی می‌باشند. به عبارتی، به نظر می‌رسد الگوی حاکم بر سیاست خارجی عربستان براساس درک و تصور نخبگان سیاسی این کشور از تهدیدات و ایجاد صفت‌بندی برای مقابله با تهدید نزدیک‌تر ظهور یافته است.

اگرچه سخن‌گفتن از نزدیکی روابط میان عربستان و رژیم صهیونیستی موضوع تازه‌ای



نیست و مطالعات و تحلیل‌هایی نیز در گذشته مبنی بر وجود روابط پنهانی میان رهبران وجود داشته است، اما در سال‌های اخیر نشانه‌های آشکارتری از نزدیکی برای ایجاد روابطی گسترده‌تر در سطح صفتبندی میان آنها نمایان شده است. در سال‌های اخیر نیز شاهد برخی مطالعات و تحلیل‌ها در زمینه نزدیکی روابط میان عربستان و رژیم صهیونیستی به‌ویژه در قالب معامله قرن هستیم، اما به‌جهت جدید بودن موضوع، بیشتر مطالعات و تحلیل‌های صورت‌گرفته از جنبه ژورنالیستی برخوردار است. در میان مطالعات آکادمیک از حیث نزدیکی موضوع می‌توان به مطالعاتی چند اشاره کرد: پژوهشی با عنوان «ابعاد و اهداف مختلف مناسبات رژیم صهیونیستی و عربستان (گذشته، حال و چشم‌انداز آن باتأکید بر رویکردهای رسانه‌ای)» (عمادی، ۱۳۹۷)، با اتخاذ چارچوب نظری موازنه تهدید استغن‌والت عادی‌سازی روابط میان عربستان و رژیم صهیونیستی به هزینه جمهوری اسلامی ایران را از جنبه ابعاد، پیامدها و موانع داخلی، منطقه‌ای و بین‌الملل با رویکرد رسانه‌ای مورد بررسی قرار داده و به ارائه راهکارها و پیشنهادات کاربردی برای رسانه ملی پرداخته است. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «اسرائیل و عربستان؛ عصر جدید همکاری دوجانبه» (آدمی و همکاران، ۱۳۹۷)، نویسندگان به دنبال پاسخ به این سؤال هستند که رژیم صهیونیستی و عربستان چقدر توانسته‌اند در موازنه‌سازی علیه جمهوری اسلامی ایران موفق باشند. در میان پژوهش‌ها به زبان لاتین نیز می‌توان به پژوهش‌هایی با عناوین و محتوای نزدیک به موضوع حاضر برخورد کرد. پوده‌الی^۱ (۲۰۱۸)، در مقاله‌ای با عنوان «عربستان و اسرائیل: از حالت پنهانی به مشارکت عمومی و آشکار بین سال‌های ۱۹۴۸ - ۲۰۱۸»، که در میدل ایست ژورنال به چاپ رسیده است، از منظر تاریخی به کشف منطق پشت‌پرده همکاری دو کشور علیه جمهوری اسلامی ایران پرداخته و بیان می‌دارد که منطق عربستان به‌جای ایدئولوژی بر مصلحت‌گرایی استوار است. گراهام^۲ (۲۰۱۵)، در مقاله‌ای با عنوان «اتحاد عربستان و رژیم صهیونیستی» که در مجله آتلانتیک منتشر شده است، معتقد است که ائتلاف سعودی - صهیونیستی کاملاً در مسیر خواست آمریکا، اما بدون اتکای مستقیم به این کشور در گذشته شکل گرفته است تا مهار منطقه‌ای ایران را برعهده بگیرد. این وضعیت البته یکی از آرزوهای دیرینه سیاست خارجی آمریکا نیز بوده است؛ زیرا از نظر این کشور، آنچه بیش از توافق هسته‌ای منطقه را شگفت‌زده خواهد کرد، ایجاد روابط حسنه بین رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی است و نه چیز دیگر. مارکوس^۳ (۲۰۱۷) در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «رژیم صهیونیستی و عربستان: انگیزه‌های یک اتحاد

1. Podeh, Elie
2. Graham
3. Marcos

پنهان» معتقد است که عربستان و رژیم صهیونیستی، متحدانی نانوخته علیه نفوذ روبه‌رشد ایران در منطقه هستند و از این رابطه روبه‌رشد اما بسیار حساس، هر از گاهی، نشانه‌هایی به بیرون درز می‌کند. از دید وی این نشانه‌ها تصادفی نیست. آنها به‌دقت هماهنگ شده‌اند، با این هدف که به ایران در مورد رابطه در حال گسترش، هشدار داده شود و در عین حال جامعه عربستان را برای پذیرش عیان شدن احتمالی این رابطه آماده کند. در مجموع، نکته قابل توجه آن است که حتی میان تحلیل‌ها و مطالعات آکادمیک نیز غالب تحلیل‌های صورت گرفته به دلایل و زمینه‌های نزدیکی روابط عربستان و رژیم صهیونیستی از جنبه ساختاری پرداخته و از دلایل و عوامل داخلی دخیل در این همکاری غفلت نموده‌اند. بنابراین، باتوجه به نیاز پژوهشی احساس شده، مقاله حاضر کوشیده است با مفروض گرفتن شکل‌گیری همکاری عربستان با رژیم صهیونیستی در قالب صف‌بندی، با استفاده از روش قیاسی - فرضیه‌ای و مبتنی بر موازنه منافع^۱ رندال شولر^۲ در چارچوب نظری رئالیسم نئوکلاسیک به این سؤال اساسی پاسخ دهد که دلایل و زمینه‌های صف‌بندی عربستان با رژیم صهیونیستی چیست.

چارچوب مفهومی و نظری

بدون شک توجه به جبهه‌بندی‌ها و موضع‌گیری کشورها در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) نسبت به یکدیگر، حاکی از وجود دو جبهه متمایز در مقابل یکدیگر است. در یک طرف، جبهه‌ای که ایران و حامیان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن، تحت عنوان «محور مقاومت» قرار دارد و در جبهه دیگر، کشورهایی که وجود چنین محوری را برخلاف منافع حیاتی خود در منطقه دانسته و به دنبال ائتلاف^۳، اتحاد^۴ و یا صف‌بندی علیه آن هستند. در واقع، تلاش برای ایجاد یک جبهه متحد منطقه‌ای در برابر ایران، یک عنصر قابل توجه اما ناشناخته در پیکربندی سیاسی کنونی در غرب آسیا (خاورمیانه) است. یکی از پیکربندی‌های سیاسی کنونی در منطقه، که شواهد و قرائن آن در حال آشکار شدن است، همکاری و حرکت عربستان و رژیم صهیونیستی به سمت عادی‌سازی روابط با یکدیگر می‌باشد. نزدیکی دو کشور به یکدیگر با وجود آگاهی از اختلافات عمیق دو کشور در موضوع فلسطین میان جهان عرب و رژیم صهیونیستی و همچنین نبود هیچ قرابت ایدئولوژیک میان دو کشور، این سؤال را در حوزه نظریات بین‌الملل به ذهن متبادر می‌کند

1. Balance of Interest
2. Randall Schweller
3. Coalition
4. Alliance



که کدام رهیافت نظری از قابلیت و توانایی بهتری برای توضیح این رویداد برخوردار است. نگارندگان (حاجی‌یوسفی و نعمتی، ۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «صف‌آرایی عربستان با اسرائیل از نگاه نظریه‌های بین‌الملل» که در فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌الملل به چاپ رسیده است، نشان می‌دهند که نظریه موازنه منافع موردنظر رندال شولر در دستگاه نظری رئالیسم نئوکلاسیک در مقایسه با نظریه موازنه قوای والتز و نظریه موازنه تهدید والت از توانایی بهتری برای تبیین نظری این صف‌بندی برخوردار است.

باتوجه به واقعیت حاکم بر روابط سعودی - عبری در سال‌های متمادی به‌خصوص در سال‌های اخیر، فهم رفتارسازی رهبران سعودی را در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی به‌طور عام و نظریات موازنه در قالب اتحادیه‌های بین‌المللی به‌طور خاص می‌توان درک کرد. اتحاد شکل ویژه‌ای از همکاری سیاسی بین‌المللی است که متمایز از ائتلاف و صف‌بندی است. هرچند هر سه مفهوم در ادبیات بین‌الملل به‌جای یکدیگر به‌کار می‌روند، اما لازم است منظور خود را از اصطلاح موردقبول در این مقاله مشخص نماییم. «ائتلاف در روابط بین‌المللی به همبستگی موقت چند دولت برای کوشش مشترک در راه هدف موقت اطلاق می‌شود» (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۱۰۵ - ۱۰۶)، اما اتحاد از یک همکاری سیاسی و نظامی، هنگام بروز جنگ میان کشورهای حکایت دارد که دارای هدف‌های سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژی و فرهنگ مشابهی هستند (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۲۰). از طرف دیگر، اسنایدر^۱ اتحاد را به‌عنوان «زیرمجموعه‌ای از پدیده گسترده‌تر به نام صف‌بندی» توصیف می‌کند. به اعتقاد او صف‌بندی زمانی رخ می‌دهد که دولت‌ها سیاست‌های خود را به سمت همکاری نزدیک با دولت‌های دیگر برای دستیابی به اهداف امنیتی متقابل هدایت می‌کنند (Snyder, 1990: 105). بنابراین، از آنجاکه نویسندگان معتقدند نزدیکی روابط عربستان و رژیم صهیونیستی نه صرفاً برای حل یک مشکل یا تهدید موقتی همچون تهدید ایران، بلکه همکاری برای رفع مشکلات و ملاحظات امنیتی دائمی و مشترک میان خود در منطقه از جمله منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی هستند، لذا «صف‌بندی» مناسب‌ترین واژه برای توصیف این همکاری برای مقابله با هر آن چیزی است که منافع امنیتی و مشترک آنها را در معرض خطر قرار می‌دهد.

رندال شولر به‌عنوان یکی از اندیشمندان مکتب رئالیسم نئوکلاسیک^۲، نظریه خود را در ارتباط با موازنه در مقاله‌ای تحت عنوان «تهدیدات پاسخ داده‌نشده: نظریه عدم تعادل رئالیسم نئوکلاسیک» بیان و به تشریح مفهوم جدیدی در عالم موازنه قدرت، که خود آن را

1. Snyder
2. Neoclassical Realism

«عدم تعادل»^۱ می‌نامد، می‌پردازد (Schweller, 2004: 159). شولر ریشه‌ها و دلایل عملکرد صحیح موازنه در رفتار دولت‌ها را به‌گونه‌ای متفاوت از دیگر واقع‌گرایان به‌تصویر می‌کشد. او مشکل اصلی را در تصور واقع‌گرایی از دولت‌ها به‌عنوان بازیگران منسجم و یکپارچه می‌داند. هرچه فرایند تصمیم‌گیری و روابط واقعی دولت - جامعه به سمت بازیگری واحد حرکت می‌کند، پیش‌بینی‌های واقع‌گرایی از موازنه قدرت دقیق‌تر می‌شود. برعکس زمانی که دولت‌ها در سطح نخبگان و جامعه تقسیم شود، آنها کم‌تر براساس پیش‌بینی‌های توازن قدرتی رفتار خواهند کرد. هسته این استدلال به سیاست و خطرات سیاسی مرتبط با رفتارهای موازنه‌ای برمی‌گردد. به‌طورخاص، رهبران کشورهای غیریکپارچه از توانایی و تمایل کمی برای پذیرفتن خطرات بالای سیاسی و سیاست موازنه نسبت به رهبران دیگر کشورهای یکپارچه برخوردارند.^۲ شولر باتوجه‌به تمرکز استدلالش بر گرایش ریسک‌پذیر نخبگان، معتقد است منطق استدلالش وقتی که موازنه برای نخبگان و جامعه کم‌هزینه درک شود، عمل نخواهد کرد (Schweller, 2004: 162).

شولر از کم‌توجهی به عوامل داخلی به‌عنوان ابهام‌تئوریک یاد می‌کند. او بیان می‌دارد دلیل این ابهام‌تئوریک آن است که موازنه قدرت به‌طور سنتی به‌عنوان یک قانون طبیعت مورد توجه قرار گرفته است (Schweller, 2004: 162). به اعتقاد شولر، تنوع در روش پاسخ دولت‌ها به تغییرات مشابه در یک محیط خارجی از اولویت‌های بازیگران سیاسی و اجتماعی مربوطه و ویژگی‌های ساختاری منحصربه‌فرد جامعه و حکومت شروع می‌شود که محدودیت‌ها و فرصت‌هایی را برای این بازیگران ایجاد می‌کند، که همه آنها به یک یا چند خروجی دیگر منجر می‌شود (Schweller, 2004: 168).

از آنجاکه احتمال موازنه دولت در آینده یکی از عملکردهای اولویت‌بندی گروه‌های اجتماعی و نخبگان سیاسی است، واکنش به تغییرات خطرناک در قدرت نسبی ممکن است به یکی از این دو دلیل باشد: اول، اولویت‌های بازیگران انگیزه‌ها برای اتخاذ سیاست

1. Underbalancing

۲. با این وجود، دولت‌های غیرمنسجم ممکن است بیشتر از دولت‌های منسجم خواهان برعهده‌گرفتن جنگ‌های تهاجمی و انحرافی باشند. این قبیل جنگ‌ها نه براساس منطق امنیت خارجی و یا موازنه قدرت بلکه به‌وسیله توسعه‌طلبی طمع‌گونه کم‌ارزش و پست برانگیخته می‌شوند. همان‌طور که ادوارد. دی. منسفیلد و جک اسنایدر استدلال می‌کنند؛ دولت‌های دموکراتیزه‌شده ضعیف نهادینه‌شده، که آنها آن را دموکراسی‌های غیرمنسجم می‌نامند، به‌طور ویژه مستعد جنگ هستند؛ چراکه رقابت نخبگان لفاظی‌های ملی‌گرایانه‌ای را برای بسیج حمایت توده‌ها به‌کار می‌گیرد و سپس به سیاست خارجی پرخاش‌جویانه‌ای منتهی می‌شود توسط این فرایند به‌وجود می‌آید. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به:

See Mansfield and Snyder, "Democratization and the Danger of War," *International Security*, Vol. 20, No. 1 (Summer 1995), pp. 5-38; and Mansfield and Snyder, "Democratic Transitions, Institutional Strength, and War," *International Organization*, Vol. 56, No. 2 (Spring 2002).



موازنه‌ای را ایجاد نکند که ممکن است بیشتر تحت تأثیر نگرانی‌های داخلی قرار گیرد تا بین‌المللی، و دوم، هزینه‌ها و خطرات بالقوه داخلی موازنه بیش از حد بالا باشد.

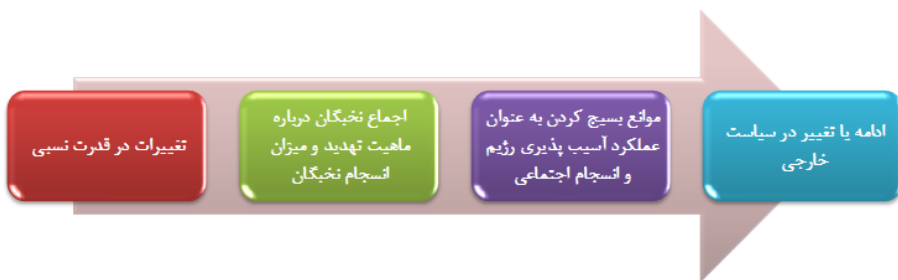
دلیل اول مربوط به تمایل بازیگران به تعادل است و دلیل دوم، توانایی بازیگران برای موازنه با موانع مادی و سیاسی همراه است که می‌باید بر آن غلبه کرد. این نوع چارچوب تحلیلی که معماری آن براساس محاسبات هزینه و ریسک نخبگان ساخته شده است، این نکته را تأکید می‌کند که حکومت‌داری صرفاً یک عملکرد از خطرات و فرصت‌های ژئواستراتژیکی و خاصی که توسط یک محیط سیستمی ارائه شده است، نیست.

حکومت‌داری همچنین نتیجه ۱. ترجیحات و ادراکات نخبگان از محیط خارجی، ۲. تنظیمات و ادراکات نخبگان در فرایند سیاست‌گذاری، ۳. خطرات سیاسی داخلی مرتبط با ایجاد و انتخاب‌های سیاسی خارجی و ۴. متغیر گرایش ریسک‌پذیری نخبگان ملی است. به‌محض اینکه این عوامل سطح واحد ایجاد می‌شوند، به‌عنوان خروجی (اولویت‌ها و راهبرد دولت) در سطح نظام ساختاری تلقی می‌شوند که برای توضیح اینکه چگونه سطح واحد و ساختار باعث ایجاد تعامل برای تولید خروجی نظام‌مند می‌شوند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

به اعتقاد شولر عوامل زیادی وجود دارد که ممکن است هزینه‌های رفتار موازنه‌ای و موانع استخراج منابع را افزایش دهد و لذا برای اطمینان چهار متغیر سطح واحد را، با توضیحات جامع از بعد فضا و مکان، برای چگونگی پاسخ دولت‌ها به تهدیدات ارائه می‌دهد: اجماع نخبگان^۱، آسیب‌پذیری رژیم / حکومت^۲، انسجام اجتماعی^۳ و انسجام نخبگان^۴.

اجماع و انسجام نخبگان عمدتاً بر تمایل دولت برای موازنه تأثیرگذار است، درحالی‌که آسیب‌پذیری دولت یا رژیم و انسجام اجتماعی بر توانایی دولت برای استخراج منابع برای این کار تأثیر می‌گذارد و درنهایت ترکیب این چهار متغیر همبستگی دولت را تعیین می‌کند (Schweller, 2004: 168-169). او زنجیره علی دقیق‌تری از چگونگی تنظیمات سیاسی برای اتفاقات سیاسی را ارائه می‌دهد.

1. Elite Consensus
2. Government/ Regime Vulnerability
3. Social Cohesion
4. Elite Cohesion



تصویر ۱. زنجیره علی چگونگی تنظیمات سیاسی برای اتفاقات سیاسی از دیدگاه شولر

برای دولت‌های نامنسجم، رویه علی که به تولید «عدم تعادل» منجر می‌شود، ممکن است مشابه با رویه بالا باشد، اما ترتیب منطقی‌تر آن به شکل ذیل است.



تصویر ۲. رویه علی شکل‌گیری عدم تعادل در سیاست خارجی از نظر شولر

بحث درباره هر یک از متغیرها برای توضیح چگونگی و چرایی کار این زنجیره علی به همین دلیل است.

اجماع نخبگان

رفتار موازنه‌ای به اجماع نخبگان نیاز دارد که در آن دولت با تهدیدی جدی مواجه است که می‌باید با ابزارهای داخلی و خارجی آنها را مورد بررسی قرار دهد. این یک شرط لازم برای رفتار موازنه‌ای است. همه سناریوهای دیگر مرتبط با اجماع نخبگان منجر به عدم توازن و یا تصویب راهبردهای غیرتعادلی دیگر خواهد شد. دولت‌ها موازنه علیه تهدید را وقتی که این شرایط وجود داشته باشد، نخواهند پذیرفت.

۱. اختلاف نظر فاحش میان نخبگان در خصوص درک تهدید؛ ۲. اجماع نخبگان در وجود تهدید اما اختلاف نظر بر سر راهکار مناسب (به‌عنوان مثال که آیا دلجویی شود یا



محکم در مقابل تهدید ایستادگی شود؛^۳ اجماع نخبگان برای اتخاذ گزینه‌های سیاسی دیگر مانند سیاست دلجویی، سیاست همراهی، برون‌سپاری مسئولیت و یا راهبردهای الزام‌آور دوجانبه یا چندجانبه (Schweller, 2004: 173).

رژیم‌ها یا حکومت‌های آسیب‌پذیر

رهبران حکومت‌های آسیب‌پذیر از تأثیرگذاری کم‌تر در بسیج منابع اجتماعی برخوردارند و غالباً رهبران و گروه‌های داخلی در پاسخ مناسب به تهدیدات با یکدیگر مخالف هستند (Morrow, 1993: 216).

حکومت‌های با مشروعیت پایین از ظرفیت سیاسی کم‌تری نسبت به حکومت‌های با مشروعیت بالا برخوردارند. بدین‌معناکه آنها قادر به تشخیص و ارزیابی تهدیدات نیستند؛ توانایی کنترل، بسیج و تخصیص منابع ملی را ندارند و درنهایت از توانایی انتخاب و اجرای سیاست‌ها برخوردار نیستند (Schweller, 2004: 174).

افزون‌براین، حاکمان آسیب‌پذیر در تحریک ناسیونالیسم و بسیج ارتش توده‌ای از قرارداد سلاح در دست جامعه احساس نگرانی خواهند داشت؛ چراکه به همان اندازه ممکن است سلاح‌ها به سمت خودشان نشانه گرفته شود تا علیه تهدید خارجی. حاکمان نامشروع همچنین نسبت به حاکمان مشروع از توانایی کم‌تری برای اقناع عموم برای درک وجود تهدید و لزوم فداکاری و مقاومت در برابر تهدیدات خارجی برخوردارند. همه این عوامل باعث می‌شود که انتظار داشته باشیم که رژیم‌های آسیب‌پذیر بیشتر به دنبال متحدان باشند تا تجهیزکردن خود به سلاح برای مقابله با تهدیدات خارجی، زیرا اولین روش سریع و نسبتاً کم‌هزینه برای مقابله با خطرات است (Schweller, 2004: 175).

انسجام اجتماعی

شولر درخصوص انسجام اجتماعی به نقل‌قول از «کوزر»^۱ می‌پردازد. کوزر ادعا می‌کند که «رابطه بین درگیری‌های بیرونی و انسجام درونی فقط زمانی برقرار می‌شود که یک اجماع حداقلی وجود داشته باشد که حفظ موجودیت گروهی نگران، به‌عنوان نه‌فقط بخشی از آن بلکه به‌عنوان یک کل، در برابر تهدیدات خارجی دارای ارزشی هست و با یک شانس منطقی اگر متحد شوند می‌توانند دشمن را شکست دهند» (به‌نقل از: Schweller, 2004: 180). بنابراین منطقی، کوزر دو پیش‌فرض کلی می‌دهد:

۱. کشورهایی که دارای سطح بالایی از یکپارچگی سیاسی و اجتماعی هستند. احتمال بیشتری دارند که درمقابل تهدیدات خارجی قرار گیرند و به افزایش حمایت عمومی و

رعایت رژیم ادامه دهند و در عوض؛

۲. دولت‌های چندپاره و متلاشی با تهدیدات خارجی تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. (به عنوان مثال با واکنش به صورت موازنه ناکارآمد^۱ سیاست همراهی، برون‌سپاری مسئولیت، فاصله‌گرفتن^۲، اقدامات ناقص غیرمنسجم^۳ و یا سیاست‌های غیرمؤثر تعیین‌شده با کم‌ترین مشارکت ممکن)، به جهت اینکه تهدید به‌عنوان یک تهدید جهانی از سوی توده‌ها درک نخواهد شد و رهبران با ریسک‌های یک خیزش نظامی و بسیج داخلی مواجه خواهند شد. علاوه‌براین، انتظار می‌رود که دولت‌های چندپاره در دوران پیش از بحران تحت فشارهای خارجی تجزیه شوند (یعنی تسلیم شوند، تغییر رژیم، جنگ داخلی و یا انقلاب) (Schweller, 2004: 180).

انسجام / انعطاف‌پذیری نخبگان

وقتی که نخبگان چندپاره می‌شوند، بسیار بعید است که دولت بتواند یک راهبرد موازنه‌ای مؤثر و منسجمی را ایجاد کند. برخی نخبگان تمایل دارند علیه تهدید دست به موازنه بزنند، درحالی‌که دیگران خواهان موازنه علیه چیز دیگری هستند. برخی از آنها می‌خواهند منابع را برای دفاع از منافع درونی سرمایه‌گذاری کنند، اما برخی دیگر می‌خواهند از آن برای حفاظت از منافع محیطی و حاشیه‌ای استفاده کنند. افزون بر این، زمانی که نخبگان چندپاره می‌شوند هزینه‌های سیاسی و ریسک‌های سیاست موازنه‌سازی افزایش می‌یابد. از یک سو، هرگونه تصمیم قاطعی توسط نخبگان مخالف به بهانه‌های هزینه‌بر بودن یا اشتباه بودن، مورد انتقاد قرار خواهند گرفت. از سوی دیگر، تلاش‌ها برای آرام کردن گروه‌های مخالف و در نتیجه رسیدن به اجماع سیاسی به‌طور معمول منجر به اقدامات غیر متناجس خواهد شد، که در آن بخشی از راهبرد موازنه‌سازی دولت با بخش‌های دیگر آن مغایرت دارد، به طوری که ریسک شکست سیاسی به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد. از این رو، وقتی که نخبگان روی هدف موازنه‌سازی توافق می‌کنند (یعنی کدام دولت بزرگ‌ترین تهدید را ارائه می‌دهد) و آنجا که بهترین کار، اختصاص منابع کمیاب نظامی است، احتمال اتخاذ رفتار موازنه‌ای مؤثر بیشتر خواهد بود (Schweller, 2004: 181).

در مجموع، شولر معتقد است، وقتی که یک طبقه متوسط بسیار پراکنده در یک فرایند سیاسی رقابتی وجود دارد که شامل نیروی کار می‌شود، چندپارگی نخبگان در جهت رفتار

1. Inefficient balancing
2. Distancing
3. Incoherent half measures



عدم تعادلی و فلج سیاسی پیش خواهد رفت. بنابراین، اگرچه در طول دوره میانه جنگ (جنگ‌های جهانی اول و دوم)، بقای رژیم‌ها در میان دموکراسی‌های لیبرال قوی بود، اما ظرفیت آنها برای ساختن راهبردهای موازنه‌ای مؤثر در پاسخ به تهدیدات خارجی به‌طور خطرناکی ضعیف بود (Schweller, 2004: 186).

به‌نظر می‌رسد در یک برداشت کلی از دیدگاه شولر، او معتقد است دولت‌ها به‌عنوان متغیرهای میانجی در برخورد با تغییرات سیستمی دست به ایجاد رفتارهای مشابه و از قبل پیش‌بینی‌شده نمی‌زنند، بلکه با توجه به شرایط و با محاسبات هزینه - فایده^۱ که متأثر از عوامل داخلی و سیستمی است، رفتارهای متفاوتی از کشورها به‌عنوان خروجی رفتار سیاست خارجی آنها بروز می‌یابد. این به دو دلیل اتفاق می‌افتد: ۱. از یک سو، دولت و نخبگان دولتی به‌عنوان متغیر میانجی دارای ادراکات و اولویت‌بندی‌های خاص در سیاست‌گذاری کشور هستند که می‌تواند متأثر از فشارهای سیستمی و یا ادراکات شخصی آنها باشد؛ ۲. از سوی دیگر، همین دولت با همان ادراکات و اولویت‌بندی‌ها به‌عنوان متغیر میانجی، تحت تأثیر عوامل داخلی قرار می‌گیرد که او آنها را در چهار متغیر سطح واحد یعنی: اجماع نخبگان، آسیب‌پذیری رژیم/حکومت، انسجام اجتماعی و انسجام نخبگان تقسیم‌بندی می‌نماید.

منابع و عوامل تأثیرگذار بر فرایند صف‌بندی و عادی‌سازی روابط

باتوجه به مدل نظری ارائه‌شده توسط رندال شولر در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک، عوامل سیستمی شامل ساختارها و دگرگونی‌های محیط بین‌الملل و منطقه از یک سو و متغیرهای داخلی از سوی دیگر به‌عنوان متغیرهای مستقل و دولت به‌عنوان متغیر میانجی متأثر از عوامل داخلی و سیستمی در شکل‌دهی به سیاست خارجی محسوب می‌شوند. در این چارچوب ابتدا ضمن بیان ویژگی‌های دولت در عربستان به‌عنوان متغیر میانجی با ظهور نخبگان جدید با اولویت‌ها و ادراکات متفاوت در سیاست‌گذاری عربستان، به تشریح ویژگی‌ها و عناصر سیاست داخلی، مبتنی بر چهار متغیر مورد نظر رندال شولر به‌عنوان منابع داخلی مؤثر بر دولت پرداخته و سپس ساختارها و دگرگونی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در سال‌های اخیر به‌مثابه منابع خارجی مؤثر در شکل‌گیری سیاست مبتنی بر صف‌بندی عربستان با رژیم صهیونیستی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

دولت به‌عنوان متغیر میانجی؛ ظهور نخبگان جدید در عربستان

ساختار انتقال قدرت در عربستان براساس ساختار قدرتی بود که ملک عبدالعزیز ایجاد

کرد و طبق این ساختار، قدرت میان پسران او منتقل می‌شد (الشهرانی، ۱۴۲۸: ۹۱). این ساختار انتقال قدرت با تغییر در قدرت در سال ۲۰۱۵ و روی کار آمدن ملک سلمان دچار تغییراتی شد.

ملک سلمان در یک اقدام جسورانه - که در کل عمر سه دولت آل سعود تنها یک بار توسط عبدالعزیز بن سعود در سال ۱۹۳۳ اتفاق افتاده بود - که برخلاف روال پسرش سعود را به جای برادرانش به ولیعهدی منصوب کرده بود - پسرش محمد بن سلمان را وارث پادشاهی خود کرد (AL-Rasheed, 2017: 6). ورود محمد بن سلمان به قدرت با اختیارات و مسئولیت‌های فراوان از سوی پدرش و با ویژگی‌های شخصیتی خاص که به جهت تحصیلات در غرب با او همراه بود، زمینه‌های ظهور نسل جدیدی از رهبران با اولویت‌بندی‌ها و درک خاص در سیاست‌گذاری‌های دولتی را فراهم نمود. این نسل نوپا از رهبران در حال شکل‌دهی و ایجاد یک دگرذیسی اساسی در سیاست خارجی عربستان از حالت محافظه‌کارانه سنتی به سمت رویکردی فعالانه‌تر و تهاجمی‌تر در مسائل داخلی و منطقه‌ای هستند.

محمد بن سلمان به‌عنوان پرچمدار این نسل جدید از رهبران، به‌دور از محافظه‌کاری‌های ایدئولوژیکی اسلاف خود، مشکلات پیش روی خود در سطح داخلی را در دو چیز می‌داند. دوری از وابستگی به نفت در اقتصاد و همچنین تغییرات سیاسی در درون با ایجاد نوسازی اجتماعی و فرهنگی و توجه به خواسته‌های نسل آینده‌ای که بتوانند حافظ او در قدرت باشند^۱.

یکی از مشکلات اساسی در اقتصاد عربستان همچون بسیاری از کشورهای جهان سومی اقتصاد تک‌محصولی است. چنین اقتصادهایی در برابر هرگونه تغییری به‌سرعت با شکنندگی مواجه می‌شوند. اقتصاد وابسته به نفت در عربستان که دولت در عربستان را به دولت رانتیر تبدیل کرده است، همواره با این مشکل مواجه است.

رونق اقتصادی دهه ۱۹۷۰ ناشی از افزایش شدید قیمت نفت، مقامات سعودی را تحت فشار قرار داد تا «رانت نفتی» را در پروژه‌های توسعه زیربنایی و خدمات یارانه‌ای که آموزش و مراقبت‌های رایگان و مراقبت‌های بهداشتی در نظام پادشاهی فراهم می‌کند، صرف کند. این «مشروعیت خشنودکننده»^۲ را از طریق ماهیت رفاهی - توزیعی دولت به‌دست می‌آورد (Niblock, 2006: 12 - 13). با این حال، کاهش سریع قیمت نفت خام که

1. See; Abed, George. (2017). "The three challenges facing Saudi Arabia's crown prince". Financial Times. Available at; <https://www.ft.com/content/878d4b10-cf7c-11e7-9d8b-291a884dd8c6>.

2. Eudaemonic legitimacy



در سال ۲۰۱۴ به کمتر از ۵۰ دلار در هر بشکه رسید، جریان درآمد نفت را به پادشاهی متوقف کرد. در مواجهه با این سناریوی قحطی، رژیم اقدامات جدیدی را جهت یافتن راه‌حلی برای خروج از این تنگنا اتخاذ کرد. راه‌هایی که فشار بر طبقه متوسط را بیشتر و در نتیجه زمینه‌های نارضایتی را فراهم و مشروعیت رژیم را در معرض خطر قرار می‌داد.^۱ بن‌سلمان جوان و کادر جدید رهبری که خود را برای چندین دهه پادشاهی در این کشور آماده می‌کند، به‌خوبی می‌داند که ثبات در قلمرو پادشاهی‌اش در گرو داشتن راهکارهای اقتصادی دائمی خواهد بود.

یکی از سیاست‌ها و درایت‌های بن‌سلمان در زمینه تحول اقتصادی عربستان، تحقق سند ۲۰۳۰ اقتصادی این کشور است. سند تحول ۲۰۳۰ عربستان طرحی است که بنابر آن، قرار است ساختار اقتصادی و به‌تبع آن اجتماع و سیاست عربستان تاحدزیادی تغییر کند. جزئیات این طرح برای اولین بار در ۱۵ آوریل سال ۲۰۱۶ توسط بن‌سلمان مطرح شد که شامل ۸۰ پروژه با هزینه‌ای بالغ بر ۳/۷ میلیارد دلار و همچنین بودجه‌ای بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار خواهد بود (Khashan, 2017: 14). اهداف تعیین‌شده در این سند عبارت است از: رهایی از وابستگی به نفت، اجرای نظام گرین‌کارت برای جذب گردشگر از سراسر دنیا، افزایش تعداد زائران حج به ۳۰ میلیون نفر در سال و برنامه جامع مبارزه با فساد در اقتصاد و اجتماع (Fattouh and Sen, 2016: 4 - 7). یکی از زیربرنامه‌های دیگر این طرح اجرای پروژه نئوم است که با هدف متنوع‌سازی درآمد کشور به‌دور از صادرات نفت و ایجاد مشاغل بیشتر در این کشور است. پروژه ۵۰۰ میلیارد دلاری برای ایجاد قطب ابداعات فناورانه است که بودجه آن از صندوق سرمایه پادشاهی، دولت سعودی و طیف وسیعی از سرمایه‌گذاران خصوصی بین‌الملل تأمین خواهد شد. در این پروژه، محلی برای شرکت‌های معمولی نیست، بلکه شرکت‌هایی با قابلیت فناوری بالا حضور خواهند داشت (Batrawy and Al-Shiri, 2017). بنابراین، به‌خوبی دیده می‌شود که رهبران جدید در عربستان به داشتن اقتصادی پویا برای آینده سیاسی خود واقف بوده و در حال اجرای طرح‌هایی هستند که می‌دانند برای موفقیت در آنها به فناوری کشورهای پیشرو نیازمند هستند.

یکی دیگر از مشکلات پیش روی نسل جدید رهبری در عربستان مسئله چگونگی حفظ «مشروعیت»^۲ در چارچوب مسائل و چالش‌های سیاسی است. هر واحد سیاسی برای اعمال قدرت در قلمرو خود به توجیه نیاز دارد و این توجیه که از آن به مشروعیت یاد

1. See; Mercouris, Alexander . (2017). “ Anatomy of a Purge: MBS’s Actions, Saudi Arabia’s Crisis and the Coming Collapse”. MPN News. Available at; <https://www.mintpressnews.com/mohammed-bin-salman-saudi-arabia-and-the-coming-collapse-2/234393/>.

2. Legitimacy

می‌شود، می‌تواند خاستگاه متفاوتی داشته باشد (Pakulski, 1986: 35-56). خاستگاه‌های قدرت بخش و مشروعیت بخش داخلی میان رهبران سعودی، همواره متمرکز بر قبیله‌گرایی و ائتلاف با رهبران مذهبی به‌عنوان «منابع سمبلیک»^۱ و اهرم درآمدهای نفتی به‌عنوان منابع مادی بوده است.^۲

باین حال، به‌نظر می‌رسد این منابع مشروعیت‌بخش با ظهور نسل جدیدی از رهبران دچار دگرگونی شده و اولویت‌های دیگری در حال جایگزینی است. در حوزه قبیله‌گرایی و تمرکز بر حمایت قبیله‌ای ما شاهد نزاع بر سر جانشینی برای تثبیت قدرت و اتخاذ رویکردهای سنتی هستیم. محمد بن سلمان رقبای داخلی تاج و تخت خود را پاکسازی کرده و همه نیروهای امنیتی، ارتش و آژانس‌های مختلف امنیتی تحت نظر وزارت کشور و گارد ملی را به کنترل شخصی خود درآورده است (Mercouris, 2017). بنابراین، نسل جدید رهبران، اولین منبع سنتی مشروعیت‌بخش را با اقدامات خود با چالش مواجه ساخته و موجب شکل‌گیری شکاف پنهان میان نخبگان حکومتی شده‌اند.

در ارتباط با دومین منبع مشروعیت‌بخش یعنی پیوند میان آل سعود و آل شیخ، در سال‌های منتهی به سال ۲۰۱۸، همواره شاهد آن هستیم که رهبران جدید سعودی به‌تدریج و محتاطانه دست به اقداماتی در به حاشیه کشاندن آل شیخ زده‌اند؛ «اعمال محدودیت برای کمیته ارتقای فضیلت و پیشگیری از جرم، به‌عنوان بازوی اجرایی شریعت در استان آل شیخ، اعطای مجوز برگزاری کنسرت، آزادی حق رانندگی برای زنان، بازشدن سینماها، نمایش مد برای زنان»^۳ و برخی اقدامات اصلاحی دیگر توسط بن‌سلمان از دیگر اقداماتی است که نشان از کم‌رنگ‌شدن نقش نهاد مذهب و رهبران آن در اولویت‌بندی نسل جدید رهبران در این کشور دارد.

نفت، سومین و شاید مهم‌ترین منبع مشروعیت‌بخش برای رهبران آل سعود در دوره‌های متمادی بوده است. این به‌دلیل وجود ثروت گسترده نفتی در پادشاهی است که

1. Symbolic Resources.

۲. جهت اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

دهشیار، حسین (۱۳۸۵)، «مثک بقای دولت در عربستان: امریکا، مذهب و نفت»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۴ و همچنین ر. ک. به:

“Wahhabism”, Tribalism and Oil: Is there still a basis for a social contract in Saudi Arabia?»; available at: http://www.academia.edu/22438004/_Wahhabism_Tribalism_and_Oil_Is_there_still_a_basis_for_a_social_contract_in_Saudi_Arabia.

3. See; Kinninmong, Jane. (2017). “Vision 2030 and Saudi Arabia’s Social Contract: Austerity and Transformation”. Chatham House. See also; Hubbard, Ben. (Nov. 5, 2017). "Saudi Prince, Asserting Power, Brings Clerics to Heel". The New York Times. Available at:

<https://www.nytimes.com/2016/07/11/world/middleeast/saudi-arabia-islam-wahhabism>



آل سعود می‌تواند پشتیبانی یا سازش در داخل را خریداری کند، نظام پیچیده اتحادهای منطقه‌ای و بین‌المللی خود را حفظ کند، هزینه‌های گزاف مجموعه‌های امنیتی و دفاعی را بپردازد و در نهایت از یک سبک زندگی رفاهی که حق طبیعی خود می‌داند، لذت ببرد (Mercouris, 2017). اگرچه رهبران جدید نیز همچون رهبران گذشته متکی به نفت در حال خرید اعتبار داخلی و بین‌المللی هستند، اما آنها به‌خوبی می‌دانند که افزایش مداوم تقاضا برای ثروت نفتی پادشاهی که با افزایش سریع جمعیت پادشاهی و انتظارات همراه است و همچنین نوسانات قیمت نفت، چالشی مهم پیش روی پادشاهی آینده خواهد بود.

اگرچه مشکلات اقتصادی و سیاسی و درک نسل جدید رهبران از این مشکلات و اهمیت آنها در سطح داخلی از اهمیت بالایی برخوردار است، اما این نسل جدید از رهبران همچون اسلاف خود، در سطح منطقه و نظام بین‌الملل نیز با چالش‌هایی روبه‌رویند. جریان‌شناسی رویکرد منطقه‌ای و بین‌المللی نسل جدید رهبران در عربستان مرتبط با نحوه برخورد آنها با سه موضوع کلیدی است. نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، مسئله اعراب و رژیم صهیونیستی و در نهایت چگونگی تعامل با امریکا.

محمد بن سلمان و اطرافیان او در مصاحبه‌ها و اظهارنظرهای مختلف، ایران را به‌عنوان یک تهدید برای خود، منطقه و جهان قلمداد می‌کنند. «گلدبرگ»^۱ براساس مصاحبه‌ای که با او داشته است می‌نویسد؛ بن‌سلمان غرب آسیا (خاورمیانه) را به دو اردوگاه جنگی تقسیم می‌کند: آنچه او آن را مثلث شر می‌نامد که متشکل از ایران، اخوان‌المسلمین و گروه‌های تروریستی است و دیگری اتحاد کشورهایایی که او آنها را کشورهای معتبر توصیف می‌کند، یعنی اردن، مصر، امارات متحده، بحرین و عمان (Goldberg, 2018).

او در جایی دیگر در همین مصاحبه انقلاب ایران را انقلاب مبتنی بر ایدئولوژی توصیف می‌کند که افراط‌گرایان سنتی در داخل به‌دنبال شبیه‌سازی آن در عربستان هستند. او بیان می‌کند ما با ایدئولوژی ایران مشکل داریم و فکر نمی‌کنیم که ایران حق دخالت در امور داخلی ما را داشته باشد... ما نمی‌دانیم رژیم ایران سقوط خواهد کرد یا خیر، اما اگر این اتفاق بیفتد، عالی است (Goldberg, 2018). او چالش‌های منطقه‌ای عربستان را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «... ما در منطقه‌ای نیستیم که توسط مکزیک، کانادا، اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام احاطه شده است. ما داعش، القاعده، حماس، حزب‌الله و رژیم ایران و حتی دزدان دریایی را داریم. بنابراین، ما نمی‌توانیم در برابر هر چیزی که امنیت ملی را لمس می‌کند، در داخل عربستان ریسک کنیم...» (Goldberg, 2018). این تنها گفتمان ولیعهد

سعودی نیست، بلکه اطرافیان و نزدیکان او نیز با گفتمانی مشابه، ایران را تهدیدی جدی و فوری برای امنیت ملی عربستان معرفی می‌کنند. به‌گونه‌ای که به‌نظر می‌رسد چالش سنتی جهان عرب و تهدید امنیتی رژیم صهیونیستی به‌حاشیه رانده شده است.

حتی ترس از ایران، ملک سلمان را متقاعد کرده است که مسیری را درپیش بگیرد که تا به امروز قابل تصور نبود؛ همکاری با رژیم صهیونیستی در مبارزه علیه ایران و حل مناقشه اسرائیل - فلسطین (Karmon, 2018: 4). محمد بن سلمان ولیعهد عربستان در مصاحبه خود با نشریه امریکایی آتلانتیک بیان نمود که «عربستان هیچ مشکلی با مردم یهود ندارد». او خاطر نشان کرد که حضرت محمد(ص) پیامبر اسلام با یک زن یهودی ازدواج کرده است. این بیانه‌های ولیعهد عربستان و دیگر موضع‌گیری‌ها و رفت‌وآمدهای پنهانی و غیررسمی میان دو کشور می‌تواند به‌معنای زمینه‌سازی‌ها برای اجرای طرح‌هایی برای عادی‌سازی روابط میان رژیم صهیونیستی و عربستان باشد. او در ادامه گفته است: «اسرائیل در مقایسه با اندازه‌اش یک اقتصاد بزرگ محسوب می‌شود و در عین حال یک اقتصاد روبه‌رشد است و البته ما منافع مشترک زیادی با اسرائیل داریم و در صورتی که صلح وجود داشته باشد، منافع زیادی نیز میان اسرائیل و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نظیر اردن و مصر وجود خواهد داشت» (Goldberg, 2018). این خبر که محمد بن سلمان از تل‌آویو، جایی که وزارت دفاع اسرائیل در آنجا واقع شده است، بازدید کرده است، ممکن است واقعیت داشته باشد و یا غیرواقعی باشد، اما بر کسی پوشیده نیست که او روابط صمیمی‌تری با رژیم صهیونیستی برقرار کرده است (Zakheim, 2017). عربستان، رژیم صهیونیستی و امریکا در حال حاضر برای یافتن راه‌حلی برای این مناقشه با یکدیگر همکاری می‌کنند. عربستان هماهنگ با دولت ترامپ احتمالاً طرحی را مطرح خواهند کرد که توسط اتحادیه عرب حمایت می‌شود (Karmon, 2018: 4).

اگر چه فرضیات چنددهه‌ای حاکم بر روابط امریکا و عربستان همچنان معتبر است، اما ممکن است در سطح فزاینده‌ای متزلزل باشد (Hannah, 2019). واقعیت روابط یک دهه اخیر واشنگتن و ریاض حاکی از آن است که معادلات سنتی روابط، میان دو کشور دچار دگرگونی‌هایی است که به‌نظر نمی‌رسد رهبران کنونی بر آن واقف نباشند. اگرچه رهبران کنونی ریاض بارها و بارها این تزلزل را در لحن رؤسای جمهور امریکا وقتی آنها را به گاو شیرده تشبیه می‌کند، به‌خوبی احساس می‌کنند - اما این را هم خوب می‌دانند که حفظ پادشاهی و قدرت در این کشور ارتباط مستقیم با وفاداری آنها به امریکا دارد.

ولیعهد جوان براساس گزارش‌ها رابطه نزدیکی با جرال د کوشنر داماد ترامپ (که مأمور به نتیجه رساندن معامله قرن است) دارد. این رابطه به‌سبب همکاری دو طرف در



برنامه‌ریزی برای سفر ترامپ به ریاض مستحکم‌تر نیز شد. براساس گفته یکی از مشاوران ارشد سلمان، ملک سلمان و ترامپ هر دو توافق کردند که ایران نماینده یک تهدید امنیتی منطقه‌ای است. سعودی‌ها پس از ناراحتی‌هایشان از سیاست اواما درقبال تهران، سفر ترامپ به ریاض را به‌عنوان یک بازنشانی تاریخی در روابط واشنگتن و ریاض قلمداد کردند (Amos, 2017). کوشنر بارها از شاهزاده حمایت و او را به‌عنوان متحد حیاتی برای امریکا به‌ویژه در به‌نتیجه‌رساندن توافق با فلسطینی‌ها برای برنامه صلح امریکا یاد کرده است. او حتی در قضیه قتل خاشقجی روزنامه‌نگار سعودی به‌طور موفقیت‌آمیزی استدلال کرد که ترامپ باید در کنار شاهزاده بایستد (Kirkpatrick, 2019). هدر نورث،^۱ سخنگوی وقت وزارت امور خارجه در بیانیه‌ای گفت؛ «ما مشتاقانه به کار خود با ولیعهد بن‌سلمان در نقش جدید خود در شکست تروریسم و بهبود امنیت، ثبات و رفاه خود ادامه خواهیم داد. ما باهم بنیان‌های قدرتمند و راهبردی از اقدامات ضدتروریسم و همکاری‌های امنیتی میان کشورهایمان خواهیم ساخت» (Amos, 2017).

منابع داخلی تأثیرگذار بر صف‌بندی عربستان با رژیم صهیونیستی

همان‌طور که بیان شد، شولر از کم‌توجهی به عوامل داخلی به‌عنوان ابهام‌تئوریک یاد کرده و از چهار متغیر: اجماع نخبگان، انسجام اجتماعی، آسیب‌پذیری حکومت و انسجام نخبگان به‌عنوان متغیرهایی یاد می‌کند که هزینه‌های رفتار موازنه‌ای و موانع استخراج منابع را افزایش می‌دهد. در این بخش این چهار مؤلفه از حیث اهمیت و تأثیرگذاری در روند رفتارسازی دولت در عربستان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اجماع و انسجام نخبگان در عربستان

نخبه یا الیت به‌معنای بخش برگزیده‌ای از یک جامعه است که از نظر قابلیت‌ها یا توانایی‌ها برتر از بقیه جامعه دانسته می‌شود. در جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی به گروه کوچکی از مردم گفته می‌شود که با قرارگرفتن در رأس هرم «منزلت اجتماعی» و «امتيازات»، کنترل سهم نابرابر بزرگی از قدرت سیاسی یا ثروت را در اختیار دارند (دراکر، ۱۳۸۶: ۷۴).

براین‌اساس، نخبگان در عربستان همواره از پیوند میان دو گروه یعنی آل‌سعود و آل‌وهاب تشکیل شده است که مهم‌ترین و اصلی‌ترین نیروهای اجتماعی جامعه عربستان را تشکیل می‌دهند که از توانایی ایجاد تغییرات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و همچنین هدایت و کنترل جامعه برخوردارند.

درواقع، این نظام پادشاهی بر پایه مصالحه میان شورای شیخ و شورای سعود، بنیان‌گذاری شده و کشور با دو بال نخبگان قدرت، یعنی آل سعود به‌عنوان حاکمیت سیاسی و وهابیت به‌عنوان حافظ هنجارهای بنیادگرایی اسلامی اداره می‌شود (Aalal, 2012: 70). به‌عبارتی همچنان که آل‌شیخ با بهره‌گیری از گفتمان وهابی پذیرفته‌شده در جامعه سعودی، هرگونه مخالفت با رژیم سعودی را مخالفت با ولی‌امر و در نتیجه هم‌تراز با کفر دانسته و جامعه را از آن نهی می‌کند و در نتیجه در تضعیف و حذف رقبای آل‌سعود نقشی اساسی بازی می‌کند، آل‌سعود نیز با بهره‌گیری از امکانات و ابزارهای قهری و تشویقی خویش هرگونه رقیب داخلی و یا خارجی که می‌تواند مشروعیت گفتمان وهابی را در جامعه سعودی به‌چالش بکشد، از صحنه حذف می‌کند (Ahmadian, 2012: 98). از طرف دیگر، نکته‌ای که باید به آن توجه داشت آن است که گسستن از خاندان آل‌سعود برای نخبگان سیاسی - اجتماعی عربستان بهای اقتصادی سنگینی دارد، از بین بردن روابط با نهاد مزبور به کاهش بسیار زیاد استاندارد زندگی منجر می‌شود (Stenslie, 2013: 169).

درواقع، می‌توان گفت مذهب و منافع در این راستا شکل گرفت که کنترل بر جامعه صورت گیرد. نیاز به توانمندترین قبیله از نقطه‌نظر اعمال زور بود که آل‌سعود آن را دارا بود و در عین حال نیاز به توانمندترین ابزار شکل‌دهنده اجماع بود که گرایش وهابیت آن را در اختیار داشت. «کنترل مبتنی بر اجماع» و «کنترل مبتنی بر زور» در خدمت یکدیگر قرار گرفتند و دولت مدرن در عربستان حیات یافت. خاندان آل‌سعود برای ایجاد تفوق، به‌شدت ضرورت «ایدئولوژی هژمونیک» (Ransome, 1992) را به مفهومی که گرامشی از آن صحبت کرده است، احساس کردند. اما با تغییر قدرت در سال ۲۰۱۵ و ظهور نسل جدیدی از نخبگان در قدرت، به‌نظر می‌رسد، فرایند اجماع نخبگان در این کشور دچار دگرگونی شده است. بن‌سلمان با اختیارات گسترده در قدرت، ضمن اعمال محدودیت‌هایی برای آل‌وهاب، دایره اجماع نخبگان را نه تنها منحصر به آل‌سعود بلکه منحصر به نسل جدیدی از نخبگان نزدیک به خود نموده است. این بدین‌معناست که اگرچه انسجام میان نخبگان دچار چندپارگی شده است، اما انحصار قدرت در دست نسل جدید رهبران ضمن محدود کردن دایره نخبگان، به اجماع و انسجام ساختگی نخبگان در این کشور منجر شده است.

انسجام اجتماعی و آسیب‌پذیری حکومت در عربستان

حکومت عربستان بنا بر ماهیت آن، حکومتی پادشاهی است و ساختار قدرت در آن به‌گونه‌ای است که همه‌چیز به خاندان سعودی ختم می‌شود. دولت برای حفظ قدرت به ترکیبی از زور و نهادهای اداری مانند گارد ملی و بوروکراسی متکی است (کریمی، ۱۳۹۰):



۸۱). براین اساس، کنترل، نظارت و پاسخگویی در نظام سیاسی عربستان مفهومی ندارد و تنها عقلانیت و خواست پادشاه است که تعیین‌کننده چگونگی توزیع منابع و شیوه حکومت در این کشور است. از طرف دیگر، پست‌ها و مقامات کشوری صرفاً در اختیار شاهزادگان خاندان آل سعود قرار دارد و به‌ندرت می‌توان افرادی را یافت که خارج از این خاندان توانسته باشند به پست‌های سیاسی و امنیتی دست یابند. در این کشور احزاب حق فعالیت ندارند و شهروندان نه تنها حق مشارکت در عرصه سیاسی را ندارند، بلکه بسیاری از گروه‌ها و شهروندان نظیر زنان و شیعیان از حقوق اجتماعی خود نیز محروم هستند و همواره مورد تبعیض واقع می‌شوند (اسدی، ۱۳۹۱: ۴۳۱).

در یک نکته کلی، نهاد دولت در غرب آسیا (خاورمیانه) به‌طور عام و در کشورهای عربی به‌طور خاص، فاقد تمامی شاخصه‌های دولت‌بودگی می‌باشد. همواره این کشورها به‌جز در برخی موارد، دستخوش تنش و درگیری با جریان‌های فرو و فراملی بوده‌اند. اگرچه ناآرامی‌های عربی در برخی کشورها به‌ویژه پادشاهی‌های نفتی (همچون عربستان) به ورشکستگی دولتی نینجامید، اما تسهیم وجه در میان شهروندان عربستان برای حفظ آرامش نشان‌دهنده آسیب‌پذیری نهاد دولت در این کشور است (زیبایی، ۱۳۹۷: ۵۵-۵۰). یکی از شاخص‌های دولت‌بودگی برای کشورها مشروعیت دولتی است که عربستان یکی از کشورهایی است که در آن از وضعیت نامطلوبی برخوردار است (Fund for Peace: 2016). همه نظام‌های سیاسی با مسئله مشروعیت مواجه هستند و از شهروندان خود توقع دارند که با شور و شوق و از روی اعتقاد و نه از روی ترس یا عادت از دستورهای دولت اطاعت کنند (Poggi, 1978: 101 - 102). رهبران عربستان به‌دلیل فقدان کسب قدرت براساس موازین و فرایندهای قانونی همواره فاقد مشروعیت عقلانی بوده و در پی کسب منابع مشروعیت‌بخش برای خود بوده‌اند.

ثروت نفت، موتور اقتصاد در عربستان و یکی از منابع اساسی مشروعیت‌بخش برای رژیم است. باتوجه‌به نقش عظیم نفت در اقتصاد و ادعای ضمنی دولت مبنی بر وفاداری شهروندان باتوجه‌به توانایی دولت در فراهم کردن یک سبک زندگی راحت، منطقی به‌نظر می‌رسد که مردم در عربستان با سقوط قیمت نفت با احتمال بسیار زیاد، علیه دولت بسیج شوند. دولت در عربستان به‌جهت توانمندی در تأثیرگذاری بر قیمت نفت، همواره توانسته است مشکلات اقتصادی را در داخل حل نماید و بحران‌های رژیم را مرتفع نماید. بنابراین، بحران‌های منطقه‌ای بیش از نوسانات اقتصادی داخلی مردم در عربستان را به بسیج سیاسی وامی‌دارد (Gause, 2015: 13 - 30). این بدین‌معناست که دولت در عربستان نه‌تنها از توانمندی بسیج توده‌ها برخوردار نیست، بلکه تنها توان خود را بر حفظ آرامش

آنها و عدم بسیج آنها علیه خود بانکیه بر اقتصاد رانتهی گذاشته است.

وضعیت گذشته اجتماعی و سیاسی عربستان، به عنوان یک جامعه مذهبی و محافظه کار، ریشه در اتحاد دین و دولت در قرن هجدهم بین نخستین پادشاه عربستان، محمد بن سعود و اصلاح طلب مسلمان محمد بن عبدالوهاب دارد. شاید ۶۰ الی ۷۰ درصد از مردم سعودی محافظه کار هستند، اینها کسانی هستند که تغییرات یا اصلاحاتی را که دولت در تلاش برای انجام آن است، نمی خواهند. برای بسیاری، تداوم پیمان بین علما (روحانیت) و حکومت یک محیط پایدار را فراهم می کند که در آن به اسلامی که آنها به ارث برده اند و وفادار به عمل براساس قوانین آن هستند، در کشور عمل شود. رهبران عربستان از ابتدای دهه ۱۹۸۰ در عملکرد خود، پس از آنکه گروه کوچکی از جهادی های وهابی که توسط جوانی عربستانی به نام جوهیمین العطیبه رهبری می شد، در اواخر سال ۱۹۷۹ مسجد بزرگ در مکه را به تصرف خود درآوردند، دست به اقدامات سختگیرانه زد. در پاسخ به این حادثه، دولت به دنبال تقویت وضعیت مدارس مذهبی رفت که از تفسیر محافظه کارانه از اسلام حمایت می کردند و به علمای آنها اختیارات و کنترل بیشتری بر چرخه آموزشی داد. این اقدام دولت در انتقال آموزش، یک راهبرد ضعیف از لحاظ توسعه اجتماعی و اقتصادی در کشور بود. این نظام آموزشی منجر به تولید نسلی از جوانان عربستان محافظه کار، بدآموزش دیده و غیرقابل استخدام شد. بسیاری از آنها هم اکنون از فقدان فرصت ها ناراضی هستند و چنین ناراضیتی زمینه ای پرخطر برای پرورش اسلام گرایان و جهادی ها را فراهم می کند. این تاحدی ترس از این بخش از جمعیت است که موجب شده است تا دولت حتی انتخابات شهرداری را به تعویق اندازد^۱. دولت از آن ترس دارد که اسلام گرایانی که به خوبی سازمان یافته شده اند در هر انتخابی برنده شده و سیاست های محافظه کارانه آنها، برنامه های اصلاحی را از بین ببرند. میراث بهار عربی سال ۲۰۱۱ و موفقیت انتخاباتی اخوان المسلمین در مصر، این ترس ها را دوچندان کرده است. به نظر می رسد که هرچه بیشتر روند کشور با نبود انتخابات ادامه یابد، به همان اندازه ناراضی های میان برخی از جوانان کشور بیشتر شود. از سوی دیگر، بسیاری از جوانان عربستان علاقه کمی به سیاست دارند و در مورد نقششان در جامعه سازشکار خود بی تفاوت

۱. انتخابات شوراهای شهری در سال ۲۰۰۵ برگزار شد؛ انتخابات در سال ۲۰۰۹ به تعویق افتاد و در نهایت در سال ۲۰۱۱ برگزار شد. رأی دادن در این موارد تنها به مردان محدود بود. انتخابات دیگری در سال ۲۰۱۵ برای تکمیل صندلی های شورا برگزار شد و این اولین انتخاباتی بود که زنان می توانستند به عنوان نامزد شرکت کنند و نیز در رأی گیری شرکت کنند. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به:

Two disqualified as first Saudi women begin campaign for election. The Guardian/AFP. 29 November 2015.



زمینه برای چالش‌های سیاسی سعودی و جامعه مدنی از اواخر قرن بیستم گسترش یافته است. اصلاحات اجتماعی که نخستین بار در اواخر دهه ۱۹۹۰ توسط ولیعهد عبدالله دوم مورد تشویق قرار گرفت، کمی شتاب گرفته است و سازمان‌های خیریه و انجمن‌های رسمی و غیررسمی کشور به جلو حرکت کرده‌اند. بخش‌های خصوصی داخلی در عربستان گسترده و عمیق شده است و شامل سازمان‌های خیریه، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های غیرانتفاعی، اتاق‌های بازرگانی و انجمن‌ها و گروه‌های حرفه‌ای و غیررسمی است. دولتی بودن در غرب آسیا از لحاظ اینکه چه زمانی دولت‌ها ظهور و سقوط می‌کنند، کاستی‌های دولت‌های اقتدارگرا، استفاده از اجبار، فقدان نمایندگی و ساختار فراگیر اسلام، موضوع تجزیه و تحلیل بسیار زیادی است. در ارتباط با عربستان، کسانی که به تعریف غربی از جامعه مدنی استناد کنند، می‌توانند ادعا کنند که عربستان هیچ‌کدام از مصادیق یک کشور برخوردار از جامعه مدنی را ندارد. با این حال، از اواخر دهه ۱۹۹۰، جامعه مدنی بیش از پیش به‌عنوان یک فرایند غیررسمی از انجمن‌ها و فعالیت‌ها دیده شده است، تا اینکه به‌عنوان یک مفهوم مورد نیاز برای ساختار سیاسی توانمند دیده شده باشد و این تنها در مورد غرب آسیا صدق می‌کند. در عربستان، شاید فقدان یک قانون اساسی، اغلب مانع شکل‌گیری گروه‌های سیاسی - اجتماعی در جامعه مدنی می‌شود. این کشور براساس قانون اساسی اداره می‌شود که توسط ملک فهد در ماه مارس ۱۹۹۲، تحت حمایت شریعت (قانون اسلامی) و با استفاده از فقه هنبلی و تفکرات سلطنتی به تصویب رسیده است (Montagu, 2015: 6).

مردم عربستان همواره احساس محرومیت و غیر خودبودن داشته‌اند و رابطه دولت و ملت، بین آنها و حکومت‌کنندگان برقرار نبوده و از زاویه‌ای، پادشاهی عربستان، دولتی در مانده است (گریفتس، ۱۳۸۸: ۴۹۳). مردم عربستان همواره برگزاری انتخابات واقعی در کشورشان را خواستارند و خواهان شکل‌گیری پارلمان انتخابی با قدرت کامل قانون‌گذاری، استقلال قوه قضائیه، آزادی بیشتر برای ایجاد نهادهای مدنی، تضمین آزادی بیان، آزادی زندانیان سیاسی و تلاش جدی برای ریشه‌کن کردن فساد اداری در کشورشان هستند، اما حاکمان عربستان رضایت را آن‌گونه که خود می‌پسندند و برایشان اهمیت دارد، به مردم القا و تعریف می‌کنند. اعمال کنترل رسمی بر شیوه روایت و وقایع تاریخی، باعث تداوم حکومت فعلی و افزایش وابستگی حکومت‌شوندگان به حکومت‌کنندگان شده است (الرشید، ۱۳۸۹: ۶۶). بنابراین، مردم عربستان احساس امنیت سیاسی نداشته و خود را در سرنوشت کشورشان شریک نمی‌دانند.

طبقه متوسط شهری در تمام جوامع به‌عنوان عناصر گفتمان‌ساز و عامل تغییر و اصلاحات اجتماعی و اصلی‌ترین حامیان جنبش‌های اعتراضی محسوب می‌شوند. در طول یک دهه اخیر این طبقه مهم‌ترین منتقد حکومت عربستان بوده که در بدنه جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی معترض در این کشور حضور داشته‌اند (Ménoret and al-Utaybi, 2009: 131). به‌خصوص که تحت عنوان بهار عربی از سال ۲۰۱۱، این طبقه در کشورهای تونس، لیبی و مصر موجبات شکل‌گیری تحولات بنیادین در نظام سیاسی این کشورها را فراهم و کشورهای چون عربستان را وادار به اتخاذ سیاست‌های دولت رفاهی از طریق درآمدهای نفتی، به‌عنوان یکی از گزینه‌های پیش رو، برای کنترل وضعیت کرده است: ۱. رهبران عربستان با موانع و مشکلات داخلی زیادی چون؛ گروه‌های افراطی در بخشی از جامعه، رشد طبقه متوسط شهری همراه با مطالبات مختص به خود، رشد جوانان جویای کار، تقاضا برای آزادی‌های مدنی و بسیاری دیگر از مشکلات مواجهند که انسجام اجتماعی را تبدیل به چندپارگی اجتماعی می‌نماید. این چندپارگی اجتماعی در این کشور با وقوع بهار عربی و پیامدهای ناشی از آن، رهبران عربی به‌خصوص رهبران سعودی را به لزوم توجه به عوامل درونی به‌ویژه رابطه دولت - جامعه در تصمیم‌گیری‌هایشان سوق داده است. اتخاذ سیاست‌های اخیر بن‌سلمان در اعطای برخی آزادی‌های اجتماعی را در همین‌راستا می‌توان دید. اگرچه این اصلاحات همچنان قابل توجه نبوده و حوزه سیاسی را دربر نگرفته است. نتیجه آنکه رهبران در عربستان اگرچه در برخورد با عوامل و ملاحظات دیگر تصمیم به اتخاذ سیاست نزدیکی به رژیم صهیونیستی گرفته‌اند، اما توجه و تأثیر عوامل داخلی همچون آسیب‌پذیری حکومت و چندپارگی اجتماعی در این کشور رهبران سعودی را در علنی‌سازی این رابطه دچار چالش نموده است.

منابع ساختاری (خارجی) تأثیرگذار بر صف‌بندی عربستان با رژیم صهیونیستی

نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

روابط عربستان با ایران همواره با فرازونشیب‌های فراوانی برخوردار بوده است. در طی چند دهه اخیر، عربستان و ایران در یک بازی حاصل جمع صفر، مبارزه برای سرزمین، منابع، تسلیحات و از همه مهم‌تر نفوذ، درگیر شده‌اند. درعین‌حالی که عربستان و ایران از زمان آغاز پادشاهی سعودی با هم رقیب بودند، تنش‌ها با یک درجه بی‌سابقه‌ای بعد از

۱. جهت اطلاعات بیشتر در خصوص دولت رفاه در عربستان ر. ک. به:

“The Kingdom Of Saudi Arabia - A Welfare State”. mofa.gov.sa. Royal Embassy of Saudi Arabia, London: Ministry of Foreign Affairs, Saudi Arabia. Archived from the original on 28 April 2007. Retrieved 23 July 2018.



انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ افزایش یافت (63 - 62: Grumet, 2015).

از دیدگاه عربستان و سایر دولت‌های خلیج فارس، در بعد سیاسی ایران همیشه در رؤیای هژمون‌شدن در منطقه به ضرر عربستان بوده و در نتیجه، برای تضمین آن به دنبال تبدیل شدن به قدرت هسته‌ای است. اگر این امر ممکن شود، ایران می‌تواند توازن قدرت را در منطقه از خویش متأثر سازد. قدرت نرم ایران نیز بهترین نمایش در اختلاف اعراب - رژیم صهیونیستی بوده است. ایران قلب‌ها و ذهن‌ها را از راه ارجاع علیه رژیم صهیونیستی و غرب در جهان اسلام و منطقه تسخیر نموده است. این برداشت به وسیله افکار عمومی شکل گرفته است که ایران تنها کشور اسلامی است که در مقابل رژیم صهیونیستی و غرب (به خصوص بر سر مسئله فلسطین) ایستاده است. نه پادشاهی عربستان و نه هیچ کشور عرب دیگری نمی‌تواند چنین نقشی همانند ایران داشته باشد. همچنین ایران هیچ ترسی از به‌کاربردن قدرت سخت در راستای اهداف خویش ندارد: نیروی حزب‌الله و تعداد زیادی از نظامیان عراقی در حال حاضر بهترین مثال برای اثبات این ادعاست.

این دو کشور در خصوص ایدئولوژی‌های سیاسی و حکومت‌رانی دارای تضادهای اساسی می‌باشند. فلسفه وجودی جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر دین و بر محور نخبگان مذهبی به صورت یک نظام شبه‌دموکراتیک است (نظام سیاسی شیعه و ولایت فقیه)، مشروعیت رژیم‌های پادشاهی دولت‌های خلیج فارس را به چالش می‌کشد (Hassan, 2013: 22 - 20). شکل‌گیری بهار عربی در سال ۲۰۱۱ زمینه‌های نفوذ بیشتر را برای ایران در منطقه فراهم نمود. تقویت گروه‌های طرفدار شیعه در درگیری‌های جاری سوریه و عراق در مراحل اولیه شکل‌گیری بهار عربی (Bhalla, 2011)، که هم‌زمان با تشدید مذاکرات چندجانبه غرب به رهبری آمریکا درباره برنامه هسته‌ای ایران بود، به توافقنامه برنامه جامع اقدام مشترک در ژوئیه ۲۰۱۵ ختم شد. این توافق متحدان سنتی آمریکا مانند رژیم صهیونیستی و عربستان را دچار نگرانی نمود (Inbar, 2016). در همین زمینه و در سال‌های اخیر نیز، عربستان و متحدان آن در خلیج فارس و همچنین رژیم صهیونیستی و ترامپ نگران افزایش روند مداوم نفوذ منطقه‌ای ایران هستند که در عراق و سوریه بسیار موفق بوده است (Spyer, 2017). مخالفان منطقه‌ای ایران سعی در متعادل کردن تأثیر ایران به عنوان نوعی واکنش ضد هژمونیک هستند. از نظر تئوریک موازنه، راهبردی است که می‌کوشد تا از دستیابی هژمون مشتاق به موقعیت هژمونیک جلوگیری کند (Brooks and Wohlforth, 2008: 22 - 25). مداخله نظامی به رهبری عربستان در یمن و همچنین تلاش برای محدود کردن اهرم سیاسی حزب‌الله در لبنان، بخشی از چنین راهبردی است. به این معنا، به نظر می‌رسد ایران مزیت ابتکار عمل را در دست دارد، در حالی که ائتلاف

ضدایرانی در تلاش است موقعیت ایران را در چارچوب بازی جمع صفر تضعیف کند. این تنش اگرچه در گذشته با رویکردی محافظه کارانه از سوی رهبران سعودی همراه بود، اما با ظهور نسل جدیدی از رهبران در این کشور، روندی تهاجمی به خود گرفته است. به طور کلی و از منظر ژئوپلیتیکی، مبنای سیاست تهاجمی فعلی عربستان در قبال ایران را باید در روند تحولات جنگ عراق (۲۰۰۳)، جنگ حزب الله و رژیم صهیونیستی (۲۰۰۶)، انقلاب‌های عربی و جنگ داخلی سوریه (۲۰۱۱)، ظهور داعش (۲۰۱۴)، و جنگ یمن (۲۰۱۵) و تأثیر همه اینها بر توازن منطقه‌ای به نفع جمهوری اسلامی ایران جستجو کرد که نتیجه آن افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران و گرفتار شدن عربستان در باتلاق جنگ‌های منطقه‌ای با هزینه‌های سیاسی و اقتصادی آن شده است (نورعلی‌وند، ۱۳۹۶: ۱۵ - ۹).

تغییرات در راهبرد منطقه‌ای آمریکا

امریکا و عربستان همواره در دوران جنگ سرد به دلیل نیاز راهبردی به یکدیگر از روابط خوبی برخوردار بودند، به گونه‌ای که بسیاری از تحلیل‌گران آن را معادله نفت در برابر امنیت می‌نامند (Delaney, 2009, 23). علی‌رغم وجود روابط بسیار نزدیک میان دو کشور - که بسیاری آن را در سطح راهبردی می‌خوانند - روابط دو کشور با فراز و فرودهایی نیز همراه بوده است. میزان این فراز و فرودها بعد از حملات ۱۱ سپتامبر شدت یافت.

با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی آمریکا در قبال غرب آسیا با یک چرخش اساسی مواجه شد. در حالی که قبلاً سیاست همراهی با کشورهای مستبد و بی‌ثبات‌ساختن آنها ضرورت محسوب می‌شد، جای خود را به سیاست تغییر رژیم کشورهای داد که از نظر آمریکا به عنوان دولت‌های یاغی، سرکش و محور شرارت نامیده می‌شدند (روحی، ۱۳۸۸: ۵۸)، اما این تغییر رویکرد با وجود دست‌داشتن ۱۵ نفر تبعه سعودی از بین ۱۹ نفر عامل حملات، چندان شامل حال عربستان نشد. اگرچه بخشی از حاکمیت و افکار عمومی را علیه این کشور تهییج کرد اما به گفته عامل سابق CIA «اربرت بائر»^۱، در کتابی با عنوان «خوایدین با شیطان»^۲، بوش از طریق جنگ با عراق، افکار عمومی را از حقیقت ریشه‌ای و اصلی حملات ۱۱ سپتامبر منحرف کرد. مبادرت آمریکا به جنگ با عراق اولین نشانه‌های تغییر رویکرد آمریکا نسبت به عربستان بود (Baer, 2003).

فارغ از جنگ عراق همچنان در دوران جرج بوش روابط دو کشور حسنه بود. دیدار ملک عبدالله از آمریکا و همچنین دیدار جرج بوش از عربستان در روابط دو کشور تأثیرگذار بود. ضمن اینکه عربستان کمک مالی زیادی در انتخابات ریاست جمهوری به جمهوری خواهان

1. Robert Baer
2. Sleeping with the Devil



کرد، اما این مسئله و مسائلی چون حقوق و آزادی‌های فردی در عربستان، محدودیت‌های زنان، نبود احزاب سیاسی و نهادهای مدنی، عدم رانندگی زنان و... موجب اختلاف سنتی دمکرات‌ها و عربستان شده است. به‌ویژه در دوران اوباما این اختلافات به گونه پنهانی تشدید شد تا جایی که عربستان احساس می‌کرد که دمکرات‌ها مایل نیستند با این کشور همکاری کنند و جمهوریخواهان همواره گزینه بهتری برای آنها هستند. یعنی نوعی اختلاف سنتی بین دمکرات‌ها و آل‌سعود وجود داشته که اکنون پررنگ‌تر شده است. در بسیاری از تحلیل‌ها روابط عربستان و آمریکا را در دوران اوباما، دوران واگرایی در روابط این دو کشور توصیف می‌کنند. موضع‌گیری‌های متضاد با منافع عربستان توسط آمریکا در قبال تحولات عربی در منطقه، خارج کردن نیروهای امریکایی از منطقه و تمرکز بر شرق آسیا^۱ و تلاش برای حل بحران هسته‌ای ایران از طریق دیپلماسی^۲ از جمله مواردی است که دومین نشانه‌ها را در واگرایی روابط میان دو کشور نشان داد.

برخی از تحلیلگران فارغ از تأثیرات حملات ۱۱ سپتامبر، دلیل اصلی تغییر رویکرد سیاست خارجی آمریکا را بی‌نیازی راهبردی آمریکا به نفت غرب آسیا می‌دانند. جهش در تولید نفت شیل آمریکا از سال ۲۰۰۸ هم‌زمان با افزایش شدید قیمت‌های جهانی نفت خام آغاز شد و در اواخر سال ۲۰۱۴ به اوج خود رسید. این روند در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ مقدار کمی کاهش یافته و مجدداً با افزایش تدریجی قیمت نفت در حال حاضر به حداکثر میزان خود در تاریخ نفتی آمریکا رسیده است. دولت آمریکا پیش‌بینی کرده است کل تولید نفت خام این کشور تا اواخر ۲۰۱۹ به ۱۲ میلیون بشکه در روز برسد (رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۳ - ۱۴). واضح است که رونق نفت شیل آمریکا و وضعیت جدید این کشور به‌عنوان صادرکننده نفت - پس از سال‌ها تکیه بر منابع نفت خلیج فارس - نحوه درک آمریکا از نقش خود در امنیت منطقه را تغییر داده است. همان‌طور که ژنرال نیروی هوایی پاول جی سیلوا - نایب‌رئیس ستاد مشترک - اخیراً به خبرنگاران گفت: «اقتصاد ما کاملاً به حرکت نفت سعودی، کویت، قطر و امارات در داخل و خارج از خلیج فارس وابسته نیست». دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا نیز بعداً این احساسات را تکرار کرد و با یک توییت اظهار کرد: «ما حتی نیازی به حضور در آنجا نداریم؛ چراکه ایالات متحده به بزرگترین تولیدکننده انرژی در جهان تبدیل شده است» (Husari, 2019). اگرچه برخی دیگر از کارشناسان چنین

1. For more on this, see: Jervis, D. (2017). "Obama and the Middle East". Teka Kom. Politol. Stos. Międzynar. – OL PAN. 12/2. 31–57. See also: Celso, A. N. (2014). "Obama and the Arab Spring: The Strategic Confusion of a Realist-Idealist". Journal of Political Sciences & Public J Affairs.

2. For more on this, see; Pasha A, K. (2016). "Saudi Arabia and the Iranian Nuclear Deal". Contemporary Review of the Middle East.

برداشتی را به‌عنوان درک غلط می‌پندارند، اما فارغ از این درک درست یا غلط، به‌نظر می‌رسد، معادله سنتی «نفت در برابر امنیت» در روابط دو کشور به معادله «پول در برابر امنیت» - به‌عنوان سومین و مهم‌ترین نشانه‌های تغییر رویکرد سیاست خارجی امریکا - تغییر یافته است.

ترامپ با تکیه بر سیاست پول در برابر امنیت، متحدان منطقه‌ای خود را به قبول مسئولیت‌های بیشتر درقبال امنیت منطقه‌ای تشویق کرد، در برابر وسوسه‌های اعزام نیروهای بیشتر به سوریه و دیگر نقاط مقاومت کرد و مانند اواما در پرونده مداخلات عربستان در یمن سیاست مدارا پیش گرفت و روابط با ریاض را به‌طور قابل توجهی بهبود بخشید. او همچنین برقراری ارتباط با دولت نتانیاهو نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی را در اولویت قرارداد. از توافقنامه برجام خارج شد و مجدداً تحریم‌ها علیه تهران را آغاز کرد و نهایتاً نشان داد که هیچ علاقه‌ای برای ارتقای اصلاحات سیاسی یا تقویت هنجارهای دموکراتیک در منطقه ندارد. به‌نظر می‌رسد او درحال ایجاد یک بلوک میان عربستان، رژیم صهیونیستی و امارات متحده عربی است که به‌دنبال محدودساختن ایران، حفظ وضع موجود در برابر اصلاحات دموکراتیک و جلوگیری از گسترش اسلام سیاسی است (Thompson, 2018: 1 - 2).

همان‌گونه که گرد نانمن^۱ معتقد است، تاکنون حاکمان عربستان دو هدف کلیدی را در سیاست خارجی خود دنبال کرده اند: امنیت داخلی و امنیت خارجی. اما دومی به میزان زیادی از اولی تأثیر می‌پذیرد، زیرا مشروعیت و ثبات داخلی همانند دیگر کشورهای جنوب، مهم‌ترین چالش این کشور است (Nonneman, 2005: 318). حکومت سعودی همواره با این چالش در سیاست خارجی روبه‌رو بوده است که چگونه بین منافع داخلی، نیازهای امنیتی خود و راهبردهای جهانی توازن برقرار کند. این معما از زمان پیدایش دولت سعودی تا به امروز که بر تضاد آشکار بین منافع مختلف مبتنی است، به اشکال مختلف وجود داشته است. در دوران کنونی به‌طور فزاینده‌ای حفظ توازن معقول بین جلب حمایت داخلی برای رژیم، مبارزه با تروریسم بین‌الملل، ایفای نقش منطقه‌ای برای ارتقای هژمونی در غرب آسیا و مدیریت رابطه با امریکا برای بقای رژیم، مشکل به‌نظر می‌رسد (Niblock, 2006: 111).

درحقیقت، یک نگاه دقیق به سیاست خاورمیانه‌ای ایالات‌متحده پس از جنگ سرد تاکنون نشان می‌دهد سیاستی که امریکا در رابطه با عربستان دنبال کرده است، سیاست منزوی‌ساختن این ملت غنی از نفت منطقه، با هدف قرارگرفتن دائمی آنها در چتر امنیتی امریکا می‌باشد. امریکا با چراغ سبز نشان‌دادن به صدام برای ورود به کویت، حمله به عراق



در سال ۲۰۰۳ و سپس خارج کردن نیروهای خود از آن و رهاکردن این کشور آسیب‌پذیر برای نفوذ ایران، ارائه پشتیبانی‌های مستقیم و غیرمستقیم از جنبش‌های خیابانی در طول ناآرامی‌های بهار عربی در سال ۲۰۱۱، که منجر به سقوط رژیم‌های متحد با آل سعود شد و در نهایت امضای توافق هسته‌ای با ایران در سال ۲۰۱۵، به‌طور مداوم زمینه‌های نگرانی امنیتی برای سعودی‌ها را در تمام دوره‌ها فراهم کرده و به‌طور مرتب به سفارش اسلحه‌های بیشتر با قیمت‌های گزاف از صنعت دفاعی آمریکا منجر شده است (Özbeý, 2019).

تازمانی که عربستان مسیر تقویت روابط خود با شهروندان در داخل را طی نکند و از رقابت‌های بی‌معنی با قدرت‌های منطقه‌ای دست بردارد، هیچ تغییری در وابستگی امنیتی این کشور به آمریکا یا لحن نگران‌کننده مقامات دولتی آمریکا ایجاد نخواهد شد.

صف‌بندی سعودی - عبری؛ فشارهای ساختاری یا مطالبات داخلی

ظهور نسل جدیدی از رهبران در عربستان به شکل‌دهی رفتارهای جدید در سیاست خارجی این کشور منجر شده است. یکی از این تحولات اساسی صورت‌گرفته در سیاست خارجی عربستان نزدیکی روابط ریاض - تل‌آویو می‌باشد. در این بخش پرسش اصلی آن است که دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری چنین رویکردی در سیاست خارجی عربستان چیست؟ یا به‌عبارت‌دیگر، آیا ملاحظات مؤثر بر رویکرد جدید رهبران کنونی آل‌سعود نسبت به رژیم صهیونیستی، برگرفته از آنچه که از آن به ملاحظات نظام‌مند یاد می‌شود است یا دلایل و ملاحظات دیگری نیز در شکل‌دهی به این رفتار در میان رهبران سعودی دخیل است؟ غالب دیدگاه‌ها و تحلیل‌های موجود با تمرکز بر تهدیدآفرینی جمهوری اسلامی ایران، در واقع بر ملاحظات سیستمی در شکل‌دهی به چنین رفتاری تأکید دارند.

بررسی فضای حاکم بر برداشت نخبگان جدید حکومتی در عربستان حاکی از آن است که رهبران جدید در این کشور با دو تغییر عمده در سطح سیستم مواجهند: افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران و کاهش یا تزلزل در نقش حمایتی بی‌چون‌وچرای سنتی آمریکا از عربستان. اگرچه بسیاری از تحلیل‌های صورت‌گرفته دلیل نزدیکی عربستان به رژیم صهیونیستی را به جهت همین فشارهای سیستمی تفسیر می‌کنند، اما به‌نظر می‌رسد شولر باتأکید بر تأثیرگذاری هم‌زمان عوامل داخلی و سیستمیک دیدگاه جامع‌تری را ارائه می‌دهد. برگرفته از دیدگاه شولر، در واقع این تنها فشار سیستمیک نیست که منجر به تصمیم‌گیری رهبران سعودی برای موازنه‌سازی علیه جمهوری اسلامی ایران شده است، بلکه دولت سعودی به‌عنوان متغیر میانجی با اولویت‌ها و ادراکات خاص خود متأثر از متغیرهای داخلی و سیستمیک اقدام به صف‌بندی با رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران کرده است. ظهور نسل جدیدی از رهبران در عربستان، هم‌زمان با رسیدن



ملک سلمان به تاج‌وتخت در سال ۲۰۱۵، با اولویت‌ها و ادراکات خاص از داخل و عرصه نظام بین‌الملل همراه بوده است. محمد بن‌سلمان با اختیارات گسترده‌ای که از پدرش دریافت کرده است و با درک خاص خود و اطرافیانش از وضعیت موجود به‌دنبال آن است که کشور را از وابستگی به نفت خارج و طرح‌های اقتصادی خود را تحت عنوان ویژن ۲۰۳۰ به‌اجرا درآورد. از طرف دیگر، در عرصه سیاسی در پی نوسازی اجتماعی و فرهنگی و توجه به خواسته‌های نسل آینده است. او می‌داند که به‌عنوان ولیعهد جوان اگر بتواند طرح‌هایش را با موفقیت به سرانجام برساند، پادشاهی آینده خود را برای دهه‌های متمادی تضمین خواهد کرد و می‌تواند با این کار پایگاه، اعتبار و مشروعیت خود را در کشور تقویت نماید. او برای به دست آوردن چنین موفقیت‌هایی پایگاه‌های سنتی مشروعیت‌زا برای رهبران آل‌سعود را یکی پس از دیگری از بین برده است. او با اقدامات اصلاح‌گرایانه خود در حوزه آزادی‌های اجتماعی و مدنی پیوند سنتی میان آل‌سعود و آل‌شیخ را سست کرده است. او در دومین پایگاه مشروعیت‌بخش پادشاهی یعنی قبیله‌گرایی نیز شکاف ایجاد کرده است. جنگ بر سر جانشینی که با دستگیری و زندانی کردن رقبا و قبضه کردن قدرت در دستان عده‌ای خاص از آل‌سعود همراه بود، به جنگ پنهان در قدرت دامن زده و می‌توان از آن به آتش زیر خاکستر یاد کرد. نفت و درآمدهای ناشی از آن، سومین منبع مشروعیت‌بخش است که اگرچه همچنان کارکرد خود را حتی میان رهبران کنونی حفظ کرده است، اما آنها برخلاف رهبران گذشته به‌خوبی آفت‌های وابستگی به نفت را درک کرده‌اند. کاهش وابستگی امریکا به نفت غرب آسیا که به‌نظر می‌رسد معادله نفت در برابر امنیت را برای سال‌ها در روابط دو کشور حاکم کرده بود، به معادله پول در برابر امنیت در دوران ترامپ تغییر نام داده است. از طرف دیگر، نوسانات قیمت نفت ارتباط مستقیم با رشد گروه‌های ناراضی در داخل ایجاد کرده است.

مبتنی بر دیدگاه شولر (169 - 168: 2004)، رهبران دولت‌ها با توجه به اولویت‌هایشان در سیاست‌گذاری و همچنین درکشان از محیط داخلی و بین‌الملل و محاسبات هزینه - فایده به‌خصوص به‌لحاظ اقتصادی و سیاسی، دست به تصمیم‌سازی می‌زنند. به‌نظر می‌رسد نخبگان جدید حکومتی در عربستان، اولویت‌ها و سیاست‌گذاری‌های داخلی مهمی در دست اجرا دارند که موفقیت یا عدم موفقیت در پیاده‌سازی آنها به‌شدت با موجودیت آنها گره خورده است. بنابراین، بسته به اینکه این اولویت‌ها و سیاست‌گذاری‌ها تا چه حد متأثر از نگرانی‌های داخلی باشد یا بین‌المللی، بر تمایل رهبران ریاض برای اتخاذ سیاست موازنه‌ای مؤثر خواهد بود. از طرف دیگر، بسته به میزان هزینه‌ها و خطرات بالقوه داخلی، اتخاذ چنین سیاستی (عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی) توانایی رهبران سعودی در



پیاپیاده‌سازی اولویت‌هایشان را به محک خواهد گذاشت.

شولر از چهار متغیر سطح واحد یعنی: اجماع نخبگان، انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری حکومت و انسجام اجتماعی صحبت به‌میان آورد که دو عامل اول با تأثیرگذاری بر تمایل و انگیزه دولت‌ها و دو عامل دیگر بر توانایی آنها، هزینه‌های رفتار موازنه‌ای و موانع استخراج منابع را افزایش می‌دهند.

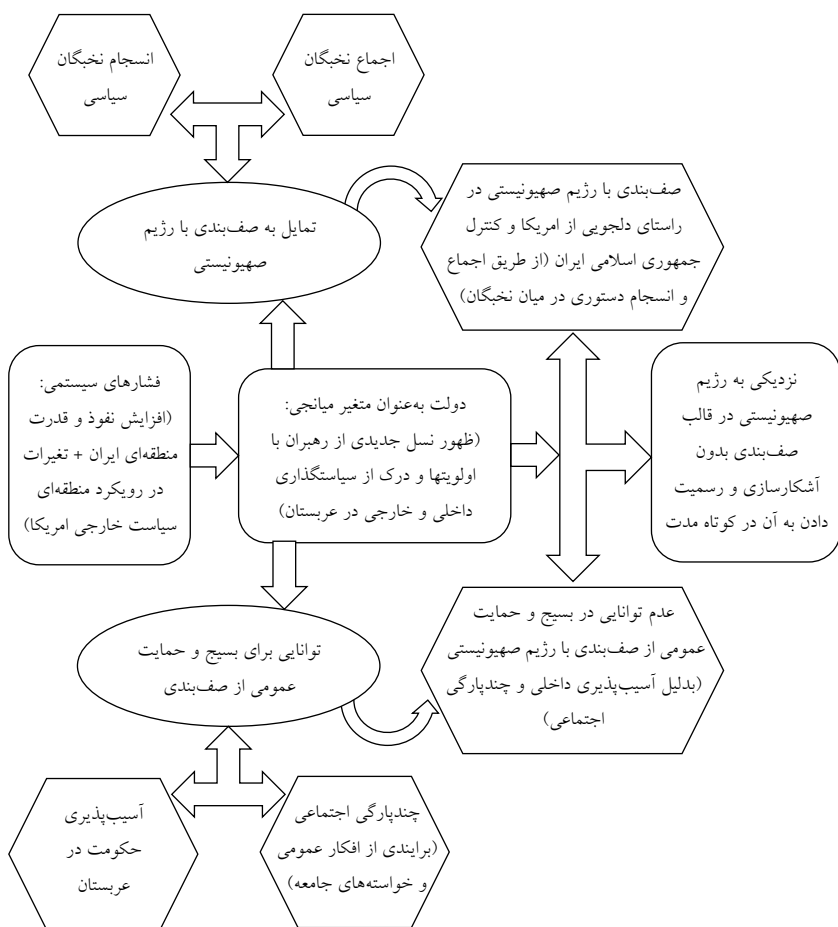
باتوجه‌به بررسی چهار متغیر موردبررسی درخصوص عربستان به‌نظر می‌رسد با ظهور نسل جدید رهبران در عربستان، اجماع نخبگان و انسجام نخبگان به انحصار شخص پادشاه و پسرش محمد بن‌سلمان درآمده است. بن‌سلمان حتی دایره اجماع و انسجام میان نخبگان در عربستان را که قبلاً میان آل‌سعود و آل‌شیخ تقسیم شده بود، به نفع خود و اطرافیانش تنگ‌تر کرده است. بنابراین، فشارهای ساختاری واردشده بر دولت سعودی از ناحیه دو عامل سطح واحد (عوامل درونی)، یعنی اجماع و انسجام نخبگان چندان تأثیرپذیری ندارد. این بدین‌معناست که برابر دیدگاه شولر (173: 2004)، رهبران سعودی در برخورد با نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران با درک تهدید و وجود تهدید، موازنه‌سازی را گزینه مناسب تلقی می‌کنند. این درحالی است که در برخورد با کاهش نقش حمایتی امریکا سیاست دلجویی را اتخاذ می‌کنند. دراین‌میان، شواهد حاکی از آن است که رهبران سعودی بهترین گزینه برای موازنه‌سازی جمهوری اسلامی ایران و درعین‌حال اتخاذ سیاست دلجویی از امریکا را در نزدیکی به رژیم صهیونیستی و عادی‌سازی روابط با این کشور می‌دانند. اگرچه شولر (181: 2004)، معتقد است زمانی که نخبگان چندپاره می‌شوند و اتخاذ سیاست موازنه‌ای بدون توجه به دیدگاه نخبگان مخالف صورت گیرد، ریسک شکست سیاسی به‌طور چشمگیری افزایش خواهد یافت. بنابراین اتخاذ چنین رویکردی برای عربستان همراه با هزینه و ریسک سیاسی خواهد بود.

درارتباط با متغیر آسیب‌پذیری حکومت و چندپارگی اجتماعی که بر توانایی دولت در موازنه‌سازی مؤثر است، همان‌طور که بیان شد، دولت در عربستان آسیب‌پذیر و جامعه یک جامعه چندپاره است. بحران مشروعیت، فقدان شاخص‌های دولت‌بودگی، اقتصاد تک‌محصولی و وابستگی اقتصاد به منابع نفتی، خطر افراط‌گرایی، نارضایتی‌های داخلی، مطالبات نسل جدید و اصلاح‌گرایی بخشی از جامعه و بسیاری مشکلات دیگر همه حکایت از وجود یک دولت آسیب‌پذیری است که رابطه‌ای چندپاره با اجتماع دارد. مبتنی بر دیدگاه شولر (175 - 174: 2004)، در چنین جامعه‌ای ما با رهبران آسیب‌پذیری مواجه هستیم که در تحریک ناسیونالیسم و بسیج ارتش توده‌ای برای برخورد با تهدید خارجی ناتوان هستند. آنها حاکمان نامشروعی هستند که از قدرت کمی برای اقناع عموم برای درک وجود تهدید

و لزوم فداکاری و مقاومت در برابر تهدید خارجی برخوردار می‌باشند. بنابراین، در چنین شرایطی رژیم آسیب‌پذیر آل‌سعود بیشتر به‌دنبال متحد خواهد بود تا تجهیز خود به سلاح برای مقابله با تهدید خارجی. زیرا اولین روش سریع و نسبتاً کم‌هزینه برای مقابله با خطرات است. از طرف دیگر، مبتنی بر همان دیدگاه (180: 2004)، کشورهایی که دارای سطح بالایی از یکپارچگی سیاسی و اجتماعی هستند، احتمال بیشتری دارد که در مقابل تهدیدات خارجی قرار گیرند و به افزایش حمایت عمومی و رعایت رژیم ادامه دهند. اما دولت‌های چندپاره و متلاشی چون عربستان با تهدیدات خارجی تحت تأثیر قرار خواهند گرفت و اقداماتشان ناقص و غیرمنسجم خواهد بود.

بنابراین، اگر چه رهبران کنونی در پی آن هستند که آسیب‌پذیری‌های حکومت را کاهش داده و به یک انسجام اجتماعی دست یابند، اما واقعیت دولت در عربستان همچنان بر این نکته کلیدی استوار است که دولت در عربستان به‌شدت با آسیب‌پذیری و چندپارگی اجتماعی روبه‌روست که باتکیه بر درآمدهای نفتی به‌دنبال افزایش توانایی بسیج عمومی و ایجاد یکپارچگی اجتماعی برای حمایت از رفتارهایش در سیاست خارجی است. تصویر شماره ۳، در یک نگاه کلی به ارائه یک مدل مفهومی از دلایل و زمینه‌های صلب‌بندی عربستان با رژیم صهیونیستی پرداخته است.





تصویر ۳. مدل مفهومی دلایل و زمینه‌های صف‌بندی عربستان با رژیم صهیونیستی

مبتنی بر دیدگاه رندال شولر

نتیجه‌گیری

محمد بن سلمان در سال‌های اخیر (پس از مرگ ملک عبدالله) به تدریج تمرکز و انحصار قدرت در عربستان را در دست گرفته است. این انحصار در قدرت، دایره روند تصمیم‌گیری را در این کشور که مبتنی بر اجماع و مشورت میان آل سعود و آل وهاب است، به سمت ماجراجویی‌های شخص محمد بن سلمان و نسل جدیدی از رهبران نزدیک به وی سوق داده است و این یک نکته برجسته در سیاست خارجی کنونی عربستان است. این نسل جدید از رهبران، با اولویت‌بندی‌ها و ادراک جدید خود در سیاست‌گذاری که متأثر از

برخی ملاحظات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است، زمینه‌های تحول در سیاست خارجی عربستان را فراهم نموده‌اند. یکی از این تحولات اساسی در سیاست خارجی عربستان که در سال‌های اخیر در حال نمایان شدن است، نزدیکی روابط ریاض - تل‌آویو به یکدیگر است. این درواقع، نشان‌دهنده شکل‌گیری نوعی رفتار موازنه‌ای در قالب صف‌بندی است.

عادی‌سازی روابط و صف‌بندی با رژیم صهیونیستی برای رفع تهدیدات امنیتی متقابل و مشترک، نشان از تمایل رهبران سعودی برای اتخاذ سیاست موازنه‌سازی در منطقه است. این رهبران نشان داده‌اند که دولت با انحصارطلبی مستبدانه خود، همواره از تقسیم قدرت میان نخبگان و دیگر ارکان جامعه جلوگیری نموده و نوعی اجماع‌سازی مبتنی بر زور را فراهم نموده است. نسل جدید رهبران در عربستان با درک خود از ایران به‌عنوان تهدیدی نزدیک و بالقوه برای منافع حیاتی این کشور، به اتخاذ سیاست موازنه‌ای در قالب صف‌بندی با رژیم صهیونیستی تمایل ویژه‌ای دارند. این رویکرد موازنه‌ای، برای حل معضلات امنیتی مشترک در ارتباط با مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بوده و تنها معطوف به تهدید ایران نیست؛ بنابراین، تمایل دولت برای اتخاذ چنین سیاستی با اجماع ایجادشده میان نخبگان توسط نسل جدید رهبران تسهیل شده است.

از طرف دیگر، توانایی رهبران آل سعود برای بسیج و حمایت عمومی از این رویکرد موازنه‌ای، نکته دیگری است که آسیب‌پذیری رژیم و چندپارگی اجتماعی در عربستان، هزینه‌های اتخاذ آن را برای نسل جدید رهبران در این کشور بالا برده و آنها را با چالش جدی مواجه ساخته است. بنابراین، در یک برداشت کلی در ارتباط با ریشه‌یابی دلایل و زمینه‌های اتخاذ رویکرد موازنه‌ای عربستان با رژیم صهیونیستی، می‌توان چنین گفت: نسل جدید رهبران در عربستان بازیگران واحدی تلقی می‌شوند که انسجام و اجماع میان نخبگان در انحصار آنهاست. این رهبران با اتکا به درآمدهای هنگفت نفتی، به دنبال ترمیم نقاط آسیب‌پذیر حکومت بوده و از این طریق اعتبار و انسجام اجتماعی را خریداری می‌کنند. در چنین کشوری دولت و حکام آن با اولویت‌بندی‌ها و درک از محیط داخلی و سیستمیک - به‌طور هم‌زمان - دست به رفتارسازی در سیاست خارجی می‌زنند. بنابراین، نسل جدید نخبگان دولتی در عربستان (به‌عنوان متغیر میانجی) با اولویت‌بندی‌ها و درک خاص خود در سیاست‌گذاری، از ویژگی‌های چهار متغیر داخلی متأثر است که عبارتند از: انسجام نخبگان، اجماع نخبگان، انسجام اجتماعی و آسیب‌پذیری حکومت (به‌عنوان عوامل داخلی). در کنار این عوامل، افزایش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران همراه با تغییرات صورت‌گرفته در سیاست خارجی امریکا (به‌عنوان متغیر ساختاری)، زمینه عادی‌سازی روابط و ایجاد صف‌بندی این کشور با رژیم صهیونیستی، برای دستیابی به اهداف امنیتی و

منافع متقابل را فراهم کرده است (تصویر شماره ۳).

نکته قابل توجه آن است که مهم‌ترین اولویت‌بندی نسل جدید رهبران در عربستان شامل ترکیبی از ملاحظات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. حفظ مشروعیت داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، مقابله با نفوذ جمهوری اسلامی ایران، حل مسئله فلسطین، توجه به خواست نسل جدید جوانان در عربستان، اجرایی نمودن طرح‌های اقتصادی موردنظر محمد بن‌سلمان، و حفظ اتحاد راهبردی با امریکا، همگی از مهم‌ترین این ملاحظات به‌شمار می‌آید. درنهایت این واقعیت قابل درک است که اگرچه تمایل این رهبران نوپا برای عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی از قوت برخوردار است، اما در بحث توانایی برای آشکارسازی و رسمی نمودن این رابطه، به‌دلیل آسیب‌پذیری‌های رژیم عربستان و همچنین چندپارگی اجتماعی در داخل و نیز ترس از کاهش قدرت نریشان در افکار عمومی جهان اسلام، آنها را با چالش جدی مواجه کرده است. از طرف دیگر، به‌نظر می‌رسد محمد بن‌سلمان در عربستان در حال طی کردن یک تجربه است. به تدریج در حال آموزش دیدن است و هنوز به ثبات در رفتارسازی در سیاست خارجی این کشور نرسیده و هر لحظه امکان تغییر در رفتارهایش قابل تصور است.

پیشنهاد‌های راهبردی

با توجه به اینکه عربستان یکی از مهم‌ترین رقبای منطقه‌ای و رژیم صهیونیستی نیز اصلی‌ترین دشمن جمهوری اسلامی ایران است، عادی‌سازی روابط ریاض با تل‌آویو برای جمهوری اسلامی ایران اهمیت زیادی دارد. این فرایند بیش‌ازآنکه برای جمهوری اسلامی ایران یک فرصت باشد، یک تهدید است. اگرچه شرایط پیش رو در ابعاد فرهنگی می‌تواند به‌عنوان یک فرصت، قدرت نرم ایران در منطقه را افزایش دهد، اما تهدیداتی به‌مراتب بیشتر در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و نظامی - امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران به‌همراه دارد که می‌تواند موضوع مقاله مجزا باشد. با این حال، با توجه به یافته‌های حاصل از این پژوهش پیشنهاد‌های راهبردی به شرح ذیل ارائه می‌شود:

جمهوری اسلامی ایران باید در اولویت نخست تلاش نماید در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی تاحدامکان از هرگونه تنش و تلاش‌ها برای اجماع‌سازی علیه خود جلوگیری نماید. در اولویت دوم؛ از ابزارهای در اختیار خود اعم از دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای برای دورکردن عربستان از اسرائیل استفاده نماید و در اولویت سوم؛ در صورتی که رهبران سعودی به رویکرد خصمانه خود نسبت به ایران مصمم بوده و به روند نزدیکی خود به رژیم صهیونیستی ادامه دادند، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با اتخاذ سیاست‌هایی چون؛ ایجاد

صفبندی‌های جدید منطقه‌ای، ایجاد شکاف میان کشورهای متحد با عربستان، تهییج افکار عمومی جهان عرب و اسلام از طریق واکاوی ابعاد نزدیکی دو طرف با استفاده از دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای خود، ادامه روند قدرت‌نمایی در خلیج فارس، حمایت از بازوهای قدرت خود در منطقه و درنهایت حفظ و ارتقای توانمندی‌های نظامی، راهبردی درخور و مناسب اتخاذ نماید.

منابع

- آدمی، علی و همکاران (۱۳۹۷)، اسرائیل و عربستان سعودی: عصر جدید از همکاری دوجانبه، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال هفتم، ش ۲۷.
- آقابخشی، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: نشر چاپار.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۱)، جنبش‌های مردمی در جهان عرب و تأثیرات آن در عربستان سعودی. کتاب خاورمیانه (۹)، ویژه مسائل داخلی عربستان، تهران: ابرار معاصر.
- الشهرانی، سعدبن علی بن رحمان (۱۴۲۸)، مؤسسات الامن الوطنی فی المملکه العربیه السعودیه، داره الملك عبدالعزيز، المملکه العربیه السعودیه فی مائه عام، المجد العاشر؛ الرياض: الامن و الصحه.
- الرشید، مداوی (۱۳۸۹)، چهره جدید امنیت در خاورمیانه (مجموعه مقالات). ترجمه قدیر نصری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- حاجی یوسفی، امیرمحمد و نعمتی، امیرحسین (۱۳۹۸)، صف‌آرایی عربستان سعودی با اسرائیل از نگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۱، ش ۴۰: ۱۰۴ - ۱۲۴.
- دراگر، پیتر فردیناند (۱۳۸۶)، رونوشت پیتر دراگر، ترجمه فضل‌الله امینی، تهران: انتشارات فردا.
- رحیمی، غلامعلی و حوری جعفری، حامد (۱۳۹۷)، تولید نفت شیل امریکا و نقش آن در بازار نفت، ماهنامه اکتشاف و تولید نفت و گاز مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، دوره ۱۵۷: ۱۴ - ۱۶.
- روحی، مجید (۱۳۸۸)، سیاست خارجی امریکا درقبال سوریه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر؛ فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال شانزدهم، ش ۱: ۵۵ - ۸۸.
- زیبایی، مهدی (۱۳۹۷)، نهاد دولت در خاورمیانه عربی پس از حوادث ۲۰۱۱، فصلنامه دولت‌پژوهی، سال چهارم، ش ۱۴: ۳۷ - ۶۸.



- عمادی، سیدرضی (۱۳۹۷)، ابعاد و اهداف مختلف مناسبات رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی (گذشته، حال و چشم‌انداز آن باتأکید بر رویکردهای رسانه‌ای)، **واحد پژوهش‌های کاربردی معاونت برون‌مرزی صداوسیما**.
- کرمی، کامران (۱۳۹۰)، بهار عربی و عربستان سعودی: آثار و واکنش‌ها، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال هجدهم، ش ۳: ۷۹ - ۹۸.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، **دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان**، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی.
- نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۶)، عربستان سعودی و تلاش برای موازنه‌سازی در برابر ایران، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال بیستم، ش ۱: ۷ - ۳۲.
- Aalai, Mehdi (2012). "The Process of Nation-State Building in Saudi Arabia". *Studies on the Middle East* 9. PP.62-68 [in Persian].
- Ahmadian, H. (2012). "Religion and State in Saudi Arabia". *Studies on the Middle East* 9. PP, 87-110 [in Persian].
- Al-Rasheed, Madawi. (2017). "King Salman and His Son: Winning the US, Losing the Rest". LSE Middle East Centre Report.
- Amos, D. (2017). "What to Know About Saudi Arabia's New Crown Prince and The Issues He Will Face". The National Public Radio. Available at; <https://www.npr.org/sections/parallels/2017/06/21/533812179/what-to-know-about-saudi-arabia-s-new-crown-prince-and-the-issues-hell-face>
- Baer, R. (2003). *Sleeping with the Devil: How Washington Sold Our Soul for Saudi Crude*. New Yourk: Three Rivers Press.
- Batrawy, Aya and Al-Shihri Abdullah. (2017). Saudi Arabia plans to build futuristic city for Innovators. retrieved 28 August 2019 from <https://phys.org/news/2017-10-saudi-arabia-futuristic-city.html>.
- Bhalla, Reva. (2011). "The U.S.-Saudi Dilemma: Iran's Reshaping of Persian Gulf Politics". Stratfor. Available at; <https://www.stratfor.com/weekly/20110718-us-saudi-dilemma-irans-reshaping-persiangulf-politics/>. Accessed on 23 July 2011.
- Brooks, Stephen G and Wohlforth, William C. (2008). *World Out of Balance. International Relations and the Challenge of American Primacy*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Delanery, j. (2009). "The Unlike Partnership: The State of the Us-Saudi Relationship". Hawaii Pacific University.
- Elie, P. (2018). "Saudi Arabia and Israel: From Secret to Public Engagement". *Middle East Institute*. V, 72. NO, 4. PP, 563-586.
- Fattouh, Bassam and Sen, Amrita. (2016). "Saudi Arabia's Vision 2030 Oil Policy and the Evolution of the Energy Sector". *The Oxford Institute for Energy Studies*.



–Fund for Peace. (2016). “Fragile States Index”. The Fund for Peace. Retrieved from <http://fsi.fundforpeace.org/map/2016heatmap.png>.

–Gause, F. Gregory. (2015). Saudi Arabia in Transition Insights on Social, Political, Economic and Religious Change. Cambridge University Press. Available at; <https://doi.org/10.1017/CBO9781139047586.003>

–Goldberg, J. (2018). “Saudi Crown Prince: Iran's ... 'Makes Hitler Look Good'”. Atlantic. Available at; <http://eprints.lse.ac.uk/84283/1/KingSalmanandhisSon.pdf>.

–Graham, D. A. (2015). “Israel and Saudi Arabia: Togetherish at Last?”. The Atlantic. Available at; <https://www.theatlantic.com/international/archive/2015/06/israeli-saudi-relations/395015/>.

–Grumet, T. Rachel. (2015). “New Middle East Cold War: Saudi Arabia and Iran 's Rivalry”. University of Denver. Electronic Theses and Dissertations.

–Hannah, J. (2019). “Trump Should Salvage U.S.-Saudi Relations”. Foreign Policy. Available at; <https://foreignpolicy.com/2019/03/27/trump-should-salvage-u-s-saudi-relations/>.

–Hassan, H. (2013). “The Gulf states: United against Iran, divided over Islamists”. In: The Regional Struggle for Syria. edited by Julien Barnes-Dacey and Daniel Levy. European Council on Foreign Relations.

–http://archives.cerium.ca/IMG/pdf/Menoret_al-Utaybi_-_Urban_Unrest.pdf

–Husari, Ruba (2019). “Shale oil and the illusion of US energy independence”. Middle East Institute. Available at; <https://www.mei.edu/publications/shale-oil-and-illusion-us-energy-independence>

–Inbar, Efraim (2016). “Implications of US Disengagement from the Middle East”. BESA. Mideast Security and Policy Studies. No, 122. 14. For alternative approaches on a potential nuclear domino and nuclear balance see Rizwan Ladha, “A Regional Arms Race? Testing the Nuclear Domino Theory in the Middle East”. al Nakhlah, Spring 2012. <https://fletcher.tufts.edu/~/media/43f8f8ef81014262ab2a119709e495e3.pdf>.

–Karmon, Ely. (2018). “Muhammad bin Salman, a new protagonist in the Middle East”. Herzliya Conference Papers. Available at; <https://www.idc.ac.il/en/research/ips/2018/Documents/ElyKarmon.pdf>

–Khashan, Hilal. (2017). “Saudi Arabia's Flawed (Vision 2030)”. Middle East Quarterly press.

–Kirkpatrick, D. (2019). “The Kingdom and the Kushners: Jared Went to Riyadh. So Did His Brother”. The New York Times. Available at; <https://www.nytimes.com/2019/03/21/world/middleeast/kushner-saudi-arabia.html>

–Marcus, J. (2018). “Israel and Saudi Arabia: The relationship emerging into the open”. Middle East Institute. Available at: www.bbc.com. Perstion.com.



– Ménoret, Pascal and al-Utaybi, Awadh (2009). “Urban unrest and non-religious radicalization in Saudi Arabi”. London.I.B. Tauris, available at: <https://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-00420942/document>

– Mercuris, Alexander (2017). “Anatomy of a Purge: MBS’s Actions, Saudi Arabia’s Crisis and the Coming Collapse”. MPN News. Available at; <https://www.mintpressnews.com/mohammed-bin-salman-saudi-arabia-and-the-coming-collapse-2/234393/>.

– Montagu, C. (2015). “Civil Society in Saudi Arabia: The Power and Challenges of Association”. Chatham House; The Royal Institute of International Affairs.

– Morrow, James D. (1993). “Arms versus Allies: Trade-Offs in the Search for Security” International Organization. Vol, 47. No, 2.

– Niblock, Tim. (2006). Power, Legitimacy and Survival. (London: Routledge 2006).

– Nonneman, G. Aarts P. (2005). Saudi Arabia in the Balance. Hurts & Company. London.

– Özbey, Fethi. (2019). “The problematic nature of Saudi-US relations”. Anadolu Agency. Available at; <https://www.aa.com.tr/en/analysis/analysis-the-problematic-nature-of-saudi-us-relations/1523961>.

– Pakulski, Jan (1986). “Legitimacy and Mass Compliance: Reflections on Max Weber Soviet- Type Societies”. British Journal of Political Science. 16 (1).

– Poggi, Gianfranco. (1978). The Development of the Modern State: A Sociological Introduction. Available at: <https://www.amazon.com/Development-Modern-State-Sociological-Introduction/dp/B01FKW4GIO>

– Ransome, P. (1992). Antonio Gramsci: A Neww Introduction. Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

– Schweller, Randall L. (2004). “Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing”. International Security. Vol, 29. No, 2. PP, 159-201.

– Spyer, Jonathan (2017). “Tehran Is Winning the War for Control of the Middle East”. Foreign Policy. Available at; <https://foreignpolicy.com/2017/11/21/tehran-is-winning-the-war-for-control-of-themiddle-east-saudi-arabia/> Accessed on November 22, 2017.

– Snyder, Glenn H. (1990). “Alliance Theory: A Neorealist First Cut”. in Journal of International Affairs. 44 (1).

– Stenslie, Stig (2013). Regim Stability in Saudi Arabia: The Challenge of Succession. Translated by Nabiollah Ebrahimi. Tehran: Strategic Studies Institute [in Persian].

– Thompson, J. (2018). “Trump’s Middle East Policy”. CSS Analyses in Security Policy. No. 233. Available at; <http://www.css.ethz.ch/content/dam/ethz/special-interest/gess/cis/center-for-securities-studies/pdfs/CSSAnalyse233-EN.pdf>



–Zakheim, Dov. (2017). “Jared Kushner, Mohammed bin Salman, and Benjamin Netanyahu Are Up to Something”. Foreign Policy. Available at; <https://foreignpolicy.com/2017/11/07/jared-kushner-mohammed-bin-salman-and-benjamin-netanyahu-are-up-to-something/>

